

۱۰۳- تاریخ سریانی ابن العبري (Bar-Hebraeus) ابوالفرج بن هارون الملقبى (متولد در ملاطیه در ارمنیه الصغری در سنه ۶۲۳ و متوفی در مراغه [آذربایجان] در سنه ۶۸۸) طبع لیبزیک، سنه ۱۷۸۸-۱۷۸۹ میلادی، متن سریانی در صفحه ۱۸۹، ترجمه لاتینی در صفحه ۱۹۳. *Bar-Hebraei Chronicon Syriacum, edd. Bruns et Kirch (Syriaque et latin), Leipzig 1788 - 1789*

۱۰۴- حافظ ابرو (نورالدین بن لطف‌الله) متوفی در سنه ۸۳۴. فقرة فوق منقول است از «الانتخابات البیهة» صفحه ۴۵۲.

۱۰۵- تاریخ تألیف «اسکندرنامه» را ویلهلم باخیر آلمانی در کتاب بی‌مثال خود در خصوص نظامی موسوم به «حیات و تألیفات نظامی» (*Dr. Wilhelm Bacher: Nizami's Leben und Werke, Leipzig 1871, S. 6 - 7*) سنه ۵۸۷ می‌نویسد، ولی نگارنده در مطالعه پایان خود «اسکندرنامه» (در دو نسخه چاپ بمبئی سنه ۱۲۸۵ و سنه ۱۳۰۴) در «ستایش ملکه نصرت‌الدین مسعود» بدین ایات برخوردیم که نظامی می‌گوید: «به تاریخ پانصد نود هفت سال که خواننده رازو نگیرد ملال \* نوشتن من این نامه را در جهان که تا دور آخر بود جاودان» و حل این مشکل بسته است به مطالعه و کاوش نسخه‌های قدیمی نظامی و عجاله مقصود در اینجا تنها ذکر نکته فوق بود و بس.

۱۰۶- نظام‌الدین ابومحمد الیاس بن یوسف نظامی (متولد در سنه ۵۳۵ و متوفی در سنه ۵۹۹).  
 ۱۰۷- ابخاز اسم قومی است که در مغرب قفقاز در ساحل دریای سیاه در سرزمینی که مابین شهر ساحلی گاگری در شمال و رودخانه اینگو (که در شمال شهر پوتی به دریای می‌ریزد) در جنوب واقع است سکنی دارند. قبل از آنکه قوم ابخاز در تحت حکومت روس درآید خود در تحت سلاطین بومی موسوم به شرواشیدز (*Cherwachidze*) سلطنت مستقلی داشت و در حدود سنه ۱۲۵۰ عده قوم مزبور از هر جهت به ۱۲۸۸۰۰ نفر تخمین شده بود که ۹۰۰۰۰ نفر از آن در همان ابخازستان سکنی داشت، ولی بعدها به مناسبت مهاجرت بسیار از این عده اخیر خیلی کاسته و بنا به احصائیه سال ۱۲۹۸ فقط ۲۰۰۰۰ نفر از آن باقی مانده بوده است. قوم مزبور از اواسط قرن ششم میلادی که زوشتی نین (*Justinien I*) امپراطور روم (۵۲۷-۵۶۵ میلادی) بر آنها تسلط یافت به تدریج به دین مسیح درآمدند، ولی در حدود سنه ۱۸۴ هجری باز با کسک خزرها (رجوع شود به ضمیمه ۷ از ملحقات) مستقل شدند و مذکور است که قوم ابخاز به اسحق بن ابراهیم که از حدود سنه ۲۱۵ تا ۲۳۸ از طرف خلفای عباسی در قفقاز حکومت داشت خراجگذار بود، ولی معهدا هیچوقت سرزمین مزبور به مناسبت موقع جغرافیائی خود در تحت تسلط واقعی خلفا نیامد و فقط در قرن نهم هجرت است که عثمانی بدان نواحی دست یافته و قوم ابخاز به دین اسلام درآمدند. بعدها پس از آنکه گرجستان در سنه ۱۲۱۶ در تحت حکومت روسیه آمد ابخازها نیز مجبور به رابطه و معامله با روسیه گردیده و پس از آنکه بنا به عهدنامه ادرنه بین روس و عثمانی (سنه ۱۲۴۵) قسمت سواحل دریای سیاه از آنها تا پوتی جزو روسیه شد، روسها کم‌کم به ابخازستان نیز دست یافته و در سنه ۱۲۸۱ که کار قفقاز بکلی یکطرفی شده و جزو روسیه گردید ابخازستان نیز یکباره جزو قلمرو آن مملکت شد و تا این اواخر جزو حکومت نظامی سُخوم (*Sukhum*) بود. زبان قوم ابخاز زبان مخصوصی است از السنه قفقاز که با زبان چرکسی قرابتی دارد (اقتباس از دایرةالمعارف اسلامی فرانسوی در ماده ابخاز).

۱۰۸- یاه دوالی را نباید یاه تکبیر دانسته و «دوال» را کلمه مفردة مخصوصی پنداشت که دارای معنایی باشد. اشعار دیگر «اسکندرنامه» به خوبی می‌رساند که دوالی اسم سالار و حکمران

ابخاز بوده، چنانکه گوید: «ابخاز گردیست عادى نژاد که از رزم رستم نیارد بیاد \* دوالی بنام آن سوار دلیر برآرد دوال از تن تند شیر» و هم گوید: «دوالی سپهدار ابخاز بوم \* چو دانست کامد شهنشاه روم» و غیره.

۱۰۹- در موقمی است که بنا به قول نظامی اسکندر از چین برگشته و در ماوراءالنهر در کنار جیحون اردو زده است.

۱۱۰- «آلان» که مؤلفین عرب اغلب به خیال آنکه الف و لام آن الف و لام تعریف است «اللان» نوشته‌اند، اسم قوم ایرانی نژاد قدیمی مشهوری است که فرانسویها عموماً بدین شکل «Alain» و آلمانها بدین شکل «Alanen» می‌نویسند. آلانها اقامتگاه اصلیشان دشت شمالی دریای خزر و شمالی قفقاز تا حوالی رودخانه دن (طنایس) بود، ولی مؤلفین عرب سرزمین «اللان» را فقط دامنه شمالی جبال قفقاز (در حوالی گردنه داریال) نوشته‌اند. در عهد مغول قوم مذکور در نزد مؤلفین شرقی معروف شد به قوم «آس» (به عربی الآس) و ظاهراً این کلمه مشتق از کلمه اُست «Ossètes» است که نام اخلاف کنونی آلانها می‌باشد که در قفقاز مسکن دارند و این نام اُست را هم به مناسبت سرزمینی که آنها در آنجا مسکن داشته‌اند به آنها داده‌اند و اسم آن سرزمین در زبان گرجی اُوسیتی (*Ouseithi*) بوده است. آلانها در اول مسیحی بودند، ولی بعد به قول مسعودی (مروج الذهب، جلد ۲، صفحه ۴۳) در سنه ۳۲۰ قبول دین اسلام نمودند، ولی بنا به کلیه منابع دیگر آلانها در قرن هفتم هجری باز هم مسیحی بوده‌اند. خاک این قوم در موقع اولین استیلای مغول بلافاصله در شمال دریند بوده و تا دهه و ننگا هم می‌رسیده است، ولی مغولها آنها را شکست داده و قسمتی از آنها را به اطراف قلمرو وسیع خود کوچ دادند، چنانکه مبشّرین کاتولیکی ذکر یک دسته آلانی مسیحی را در چین می‌نمایند.

قومی را که امروز روسها و فرنگها اُوسِت (*Ossètes*) می‌خوانند همان بازماندگان آلانهای قدیمی هستند که در نواحی غربی ولادقفقاز و در دره رودخانه تریک مسکن دارند و عده آنها در سنه ۱۳۰۸ تقریباً به ۱۵۷۰۰۰ نفر بالغ بود. خود اُوسِت‌ها که در قفقاز به اسم آستین مشهورند خود را «ایرون» می‌نامند که همان معنی ایران را دارد و زبان آنها از جمله السنه ایرانی (به معنی اعم این کلمه) می‌باشد.

۱۱۱- در بعضی نسخه‌های «اسکندرنامه» به جای «اُزگ»، «گُزگ» مسطور است و درست معلوم نیست مقصود از آن چیست. شاید این کلمه در اصل «چرک» بوده و مقصود نظامی از آن چرکس باشد که مشهور است و یا همان «گُزگ» باشد و مقصود از آن گُزجی باشد که جیم به گاف فارسی تحریف شده است.

۱۱۲- قرواط قایقی است بزرگ و هم اسم یکی از هفت شهر دریای خزر است (قاموس فارسی به انگلیسی اِشتینگاس - *F. Steingas* - در ماده قرواط).

۱۱۳- نوزد به معنی اندوخته و جمع شده باشد (برهان قاطع).

۱۱۴- نوشابه بنا به قول نظامی ملکه بردع است که اسکندر وصفش را می‌شود و به رسالت پنهانی پیش او می‌رود و چون نوشابه سابقاً تصویر اسکندر را دیده بود او را می‌شناسد و احترام می‌نماید. فردوسی درست نظیر همین تفصیلات را مشروحاً در شاهنامه ذکر می‌کند، جز آنکه بجای نوشابه، قیدافه و وی را ملکه اندلس می‌نویسد و به نظر می‌آید که نظامی حکایت مذکور را از شاهنامه برداشته است و فقط قیدافه را نوشابه و اندلس را بردع نموده باشد، خصوصاً که خود نظامی هم به اینکه در نوشتن «اسکندرنامه» قسمت شاهنامه راجع به اسکندر را در نظر داشته است اشاره نموده است، چنانکه می‌گوید: «سخن گوی پیشینه دانای طوس که آراست روی سخن چون

عروس... الخ» و باید دانست که این حکایت راجع به اسکندر و سفارت پنهانی او نزد ملکه‌ای که چون تصویر او را قبلاً دیده بود وی را شناخت از طرف مؤلفین غربی نیز ذکر شده است، چنانکه اسپیکل مستشرق معروف آلمانی در کتاب خود در خصوص اسکندر موسوم به «داستان اسکندر بنا به روایات مشرقیان» (Spiegel; Die Alexander - sage bei den Orientalen. Leipzig, 1851, s. 7 - 8 und 62) 1851, s. 7 - 8 und 62 قصه دیگری شبیه به مضامین فوق ذکر کرده که لابد مأخذ اصلی آن روایتی یونانی یا رومی بوده است. و آن چنان است که اسکندر به لباس سفیری نزد ملکه‌ای موسوم به «کنداخه» رفت که حکمران مملکت سمیرامیس بود و چون ملکه تصویر اسکندر را سابقاً به دست آورده بود او را بشناخت و در همان اوقات پریها عروس ملکه را یعنی پسر او را اسیر برده بودند و اسم آن پسر کندولس (Candules) بوده است. از آنجائی که این تفصیلات تقریباً عین همان حکایت نظامی است (جز آنکه بنا به قول نظامی روسها خود ملکه را اسیر کرده بودند و اینجا پریها عروس ملکه را) دازن (کاسپیا، صفحه ۲۳ از مقدمه) یقین دارد که نوشابه هم در اصل همان کنداخه (Kandakheh) بوده که بعد به تحریف قنداقه و قیداقه (در «شاهنامه») و بالاخره برای آنکه به گوش فارسی زبانها غریب نیاید نظامی آن را «نوشابه» نموده است. گرس آلمانی نیز در کتاب خود موسوم به «کتاب داستان بهادری ایران» (J. J. von Görres [1779 - 1848]: Das Heldenbuch von Iran. 1820. II. B., S. 381) سخن از زن بسیار توانائی می‌نماید «کیداقه» نام که چنانکه بعضی از وقایع‌نگاران ذکر نموده‌اند در برده در پرزینا (Presita) یعنی در خاک پرازیها (Prasier) در «کانز» سلطنت داشته است.

۱۱۵- در دو نسخه نظامی طبع بمبئی سنه ۱۲۸۵ و ۱۳۰۴ که طرف رجوع نگارنده بود «که خاقان خلقتند... مذکور است، ولی بر حسب قرینه «که خامان خلقتند...» اقرب به صحت است.

۱۱۶- سقلاب به عربی صقلاب و جمع آن صقلابه نوشته می‌شود و مقصود از آن همان قومی است که امروز به قوم اسلاو (Slaves) معروف است (چنانکه در قاموس فیروزآبادی در ماده صقلاب می‌نویسد «...والصقلابه جبل تناخیم بلاد الخزر بین بلنجر و قسطنطنیه»). این کلمه در زمانهای خیلی قدیم هم در بین عرب معمول بوده است، چنانکه اخطل شاعر معروف عرب (متولد در حدود سنه ۲۰ هجرت) در اشعار خود در اشاره به رنگ سرخ آنها «الصقالبه الصهب» می‌گوید. فردوسی هم در «شاهنامه» از «سقلاب» سخن می‌راند، چنانکه در ذکر «رفتن اسکندر به شهر بابل و نامه نوشتن به ارسطو و پاسخ یافتن» گوید: «ز ترک و ز هند و ز سقلاب و چین سپاه آید از هر سوی همچنین» («شاهنامه» طبع ترنزمنگان، چاپ کلکته، جلد ۳، صفحه ۱۳۵۴). سید ظهیرالدین در «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» (صفحه ۳۴) در ذکر سلطنت قبادبن فیروز ساسانی (۴۸۸-۵۳۱ میلادی) و فرار نمودن برادر وی جاماسپ به ارمنستان می‌نویسد که «قضا را در آن وهله خزر و سقلاب را تفرقه کردند» و قباد در عوض «ولایت تبریز و دربند و ارمیه را به جاماسپ تفویض کرد و چون جاماسپ بارمیه و آن حوالی مقام ساخت به خزر و سقلاب تاخت کرد و آن حد و آن ولایت را مستخلص گردانید» و هم در جای دیگر (رجوع شود به صفحه ۱۲ سطر ۶ از حاشیه ۵) ذکر سقلاب را می‌نماید. سعدی نیز می‌گوید: «اگر فارسی باشدش زاد و بوم به صنعاش مفرست سقلاب و روم».

۱۱۷- رجوع شود به حاشیه ۹ از صفحه ۷.

۱۱۸- رجوع شود به حاشیه ۱ از صفحه ۱۷.

۱۱۹- مقصود قوم خزر است. رجوع شود به ملحقات آخر قسمت اول، ضمیمه ۷.

۱۲۰- قنطال به قول نظامی «شاه روس» است چنانکه در موقع مبارزت وی با «زریوند

مازندرانی» می‌گوید: «هم آخر یکی تیغ زد شاه روس بر آن شخص آراسته چون عروس... الخ». ولی در میان شاهان روس کسی بدین نام وجود ندارد و در موقع هجوم روسها به برده ایگور (Igor) (سنه ۲۹۹ یا ۳۰۰ تا سنه ۳۳۳ یا ۳۳۴) پسر روریگ در روسیه سلطنت می‌نمود و به مناسبت گرفتاری وی به کار حمله به قسطنطنیه که از طرف وی بار دوم در اواسط سنه ۳۳۲ به عمل آمد نمی‌توان قبول نمود که هجوم به برده هم که در همان سنه ۳۳۲ اتفاق افتاد به سرکردگی وی بوده است و از روی خود اسم «قنطال» هم به تقدیر آنکه اصلاً این کلمه یا کلمه‌ای شبیه به آن در واقع اسم یکی از بزرگان روس بوده است چیزی بدست نمی‌آید، چونکه چه بسا دیده شده که ایرانیها اسامی روسی را بکلی تغییر داده‌اند، چنانکه مثلاً در عهد سلطنت آقامحمدخان و در موقع جنگهای ایران و روس در عهد فتحعلی شاه که شرح آن در قسمتهای بعد این کتاب خواهد آمد گراف وینوچ (Graf Woinowitch) را «گرفس خان» و شاهزاده سیسیانف (Zizianoff) را «ایشپخدره و سیوالیشین (Sawalischin) را «شفت» می‌نامیدند.

۱۲۱- زریوند را نظامی در یک جا «زریوند گیلی ز مازندران» و در جای دیگر «سردار گیلی» می‌خواند و از زبان خود زریوند هم در موقع رجزخوانی می‌گوید: «زریو مازندرانی منم». سیدظهیرالدین هم در کتاب خود (صفحه ۷۲ و ۷۵ و ۷۸) از جمله بزرگان رویان و دیلستان و گیلان سخن از زریوند (یا زرمیور) نامی می‌برد که در حدود سنه ۵۶۰ (یعنی عهد نظامی) در حیات بوده است و چون اسم وی عموماً با اسم «امیر شروانشاه خورداوند» که معاصر وی بوده با هم برده می‌شود می‌توان گمان نمود که زریوند مزبور را نظامی که شاعر شیروانشاهیان هم بوده اقلأ اسماً می‌شناخته است و پهلوان و سردار گیلی یا مازندرانی را به آن اسم نامیده است.

۱۲۲- مقال پارچه معروفی است و در کتب لغت فارسی عموماً آن را «مقالی» یا «مقال» نوشته‌اند چنانکه در «برهان قاطع» در ماده «پَرَکاله» از جمله معانی آن می‌نویسد «و جنسی از پارچه مقالی» و نیز در ماده «پَرَکاله» می‌نویسد «... و پارچه‌ای هم هست ریسمانی مانند مقالی» و در «بهار عجم» هم در ماده «کتان» ذکر مقالی می‌رود. در لغت فارسی و عربی و انگلیسی ژونسن - F. Johnson - فارسی به انگلیسی ایشینگاس - F. Steingas - هم این کلمه «مقالی» ضبط است و معنی آن را «نوعی از پارچه پنبه‌ای یا کتان» نوشته‌اند و ظاهراً اصل این کلمه روسی است (Mukal) که متکال تلفظ می‌شود و به معنی پارچه‌ایست از نوع مقال معمولی. ذکر مقالی از طرف نظامی در بین غنایمی که پس از شکست روسها به دست اسکندر افتاد هم تأیید این مسئله را می‌نماید که این پارچه در قدیم الاپام از روسیه به ایران می‌آمده است.

۱۲۳- از جمله تاریخهای نصرانی که نظامی را به کار آمده به قول باختر آلمانی سابق الذکر یکی کتاب ابوزید حنین بن اسحق عبادی طبیب است (۱۹۴-۲۶۰) که ترجمه عبرانی آن به اسم «کلمات فلاسفه = Sefer Musre Hephilosophim» باقی است (ترجمه یهودابن سلیمان خریزی) و باهتمام لونتال - A. Löwenthal - در سنه ۱۸۹۶ میلادی در فرانکفورت (مین) به طبع رسیده است و همچنین ترجمه آلمانی آن هم به توسط همین شخص در سال مذکور در برلین به چاپ رسیده است به اسم ذیل:

*Hnain ibn Ishâq. Sinnsprüche der Philosophen nach der hebräischen Übersetzung von Charisi.*

۱۲۴- این قصه هم در کتاب «قصه اسکندر» که شرح آن در ذیل خواهد آمد مذکور است و در آنجا «شهر زنان» را که فردوسی «هروم» می‌نویسد و نظامی می‌گوید بزوغ است که اسم قدیمی آن هروم بوده است «شهر آمازونها» - Amazons - می‌نویسد.

۱۲۵ - *Kallisthenes* کالیستینس - مورخ یونانی است که همراه اسکندر بود و اسکندر وی را در زندان انداخت و در همانجا جان داد (در سنه ۳۲۸ پیش از میلاد مسیح). وی تاریخی در خصوص اسکندر نوشته بود که ناتمام مانده و بعدها بکلی مفقود گردید و در قرن سوم پس از مسیح در مصر شخص مجهولی کتاب افسانه ماندی به یونانی به اسم «تاریخ اسکندر» نوشت و آن را به کالیستینس نسبت داد و خواست قلم بدهد که همان «تاریخ اسکندر» تألیف کالیستینس است که قریب شش قرن قبل از آن نوشته شده و مفقود گردیده بود. کتاب مذکور که حالا به «قصه اسکندر» *Roman d'Alexandre* کالیستینس کاذب - *Pscudo Kallisthenes* - معروف است به خیلی از زبانهای مشرقی و از آن جمله پهلوی ترجمه شده بود و نسخه پهلوی و سریانی آن مستقیماً یا غیرمستقیم مأخذی برای مورخین مشرق زمین از قبیل فردوسی و غیره گردید.

۱۲۶ - تألیف «هفت پیکر» در سنه ۵۹۳ پایان یافته، چنانکه خود نظامی در خاتمه آن کتاب گوید: «از پس پانصد و نود سه قران گفتم این نامه را چون نام و روان \* روز بر چارده ز ماه صیام چار ساعت ز روز رفته تمام» و آیه هم در «ادبیات فارسی جدید» همین تاریخ را می دهد، ولی باخیز سنه ۵۹۵ می نویسد و بیت اول از ابیات فوق را چنین می نویسد: «از پس ها و صاد و ثیء هجرت گفتم این نامه جوان فحرت» و چون نظامی تاریخ نظم کتابهای دیگر خود را همیشه به عدد لفظی نه به حساب جمل گفته شاید بتوان این را دلیلی بر صحت روایت اول قرار داد که تاریخ نظم «هفت پیکر» را سنه ۵۹۳ می گوید.

*Hermann Ethé: Neupersische Litteratur (in dem "Grundris der Iranischen Philologie", B. H, S. 242)*

Jean Christophe - Frédéric Schiller (1759 - 1805) - ۱۲۷

*Grundris der Iranischen Philologie, B. II, S. 242* - ۱۲۸

۱۲۹ - قسمت مهم تفصیلات ذیل منقول است از مقاله عالمانه مفصلی که در خصوص تجارت و روابط اعراب و ایرانیها با روسیه و اسکانندینا در قرون وسطاء در سنه ۱۸۱۴ میلادی به قلم راسموسن که معلم السنه شرقی در کپنهاگ بوده در «روزنامه آتن» چاپ شده و بعدها در سنه ۱۸۲۴ و ۱۸۲۵ میلادی در «روزنامه آسیائی» فرانسوی ترجمه شده است.

*J. L. Rasmussen: Essai historique et géographique sur le commerce et les relations des arabes et des persans avec la Russie et la Scandinavie. Publié dans le "Journal asiatique" de october et decembre, 1824 et janvier et fevrier 1825*

Carsten Niebuhr (1733 - 1815) - ۱۳۰

این حوقل، صفحه ۲۷۳ - ۲۷۴

۱۳۲ - به اهتمام فردیناند و اشتنفلد - *F. Wüstenfeld* - در سنه ۱۸۴۹ میلادی در گتینگن - *Göttingen* - به طبع رسیده - صفحه ۲۳۴.

۱۳۳ - «کتاب المسالک و الممالک» صفحه ۳۵۴ - ۳۵۵.

۱۳۴ - مختصر کتاب البلدان، صفحه ۲۷۰ - ۲۷۱.

۱۳۵ - تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صفحه ۲۴۳.

۱۳۶ - رجوع شود به صفحه ۳، سطر ۱۹.

*Sviatoslav* - ۱۳۷

۱۳۸ - در خصوص خزر رجوع شود به ملحقات آخر همین قسمت از کتاب، ضمیمه ۷.

۱۳۹ - «سارکیل» یا «سارکیل» (*Sarkel*) که شرحی در خصوص آن در صفحه ۸، حاشیه ۵ نوشته شده در کتاب «نقشه های تاریخی آسیا از زمان سلطنت کوروش تا عهد کنونی» (به فرانسه) تألیف کلاپروت (*J. Klapproth Tableaux hist. de Rasie. 1826*) در نقشه ۱۷ (عهد سامانیان) و ۱۸ (عهد خیطانهای چین) دیده می شود و در آن نقشه ها «سارکیل» را در مصب رودخانه دن در دریای آزو در همانجائی که امروز شهر روستوف (*Rostow*) واقع است نشان می دهد و اسم آن را «سارکیل یا بیلاوژ» (*Bielaweje*) می نویسد و در نقشه ۱۹ (عهد غزنویان) فقط «بیلاوژ» می نویسد. قاموس بزرگ آلمانی مایر هم در ماده «خزرها» از سارکیل سخن رانده و می گوید «خزرها شهر مستحکم سارکیل یا بلاووش - *Belajawesch* - را بر ضد هجوم پچنگ ها ساختند». کلاپروت در متن کتاب فوق الذکر (صفحه ۲۷۱ - ۲۷۲) می نویسد: «در سنه ۸۳۹ میلادی (مطابق به سال ۲۲۴ هجری) «خاقان» خزر و «بیک» خزر سفیری به امپراطور روم بتوفیل فرستاده و از وی خواهش نمودند که در قسمت سفلی رودخانه دن استحکاماتی بنا نماید و این استحکامات موسوم شد به «سارکیل» یعنی منزلگاه سفید» که سرحدات خزر را از شر پچنگ ها حفظ می نمود. کلاپروت همین کلمه «سارکیل» را دلیلی قرار می دهد بر اینکه خزرها اصلاً ترک نبوده و با فینیهای شرقی (*les Finnois Orientaux*) از یک نژاد بوده اند، چونکه در زبانهای بعضی از آن اقوام هم «ساز» و «سازنی» به معنی سفید و «کیل» و «کیل» به معنی خانه و «منزلگاه» است و معنی کلمه «سارکیل» هم چنانکه در کتابهای یونانی از آن عهد مانده چنانکه گذشت «منزلگاه سفید» است. مؤلف کتاب «تلفیق الأخبار» (جلد اول، صفحه ۱۹۱) هم در موقع ذکر «سارکیل» که «سارقل» (صاری قلعه) می نویسد می گوید که بعید نیست که «سارکیل» همان شهر بیضا (مدینه البیضاء) باشد که در کتب مؤلفین عرب مذکور است چونکه روسها هم آن را «بیلی ویزه» (بیلاوژ) می نامند و «بیلا» هم در زبان روسی به معنی سفید است و بیضاء هم (به قول معجم البلدان) شهری است در خاک خزر در پشت باب الأبواب.

۱۴۰ - ابن حوقل در کتاب «المسالک و الممالک» در چهار جا (صفحات ۱۴، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۶ از چاپ لیدن) اشاره به استیلای روس بر خاک خزر می کند، چنانکه در یکجا (صفحه ۱۴) می گوید: «خاک صفالیه عریض است و طویل به مسافت دو ماه از هر جانب و بلغار شهر کوچکی است که توابع و اعمال زیادی ندارد و مشهور است به جهت آنکه کشتیگاه این ممالک است و آنجا باخزران و اتل و سمندر در سال ۳۵۸ از طرف روس مورد تطاول و چپاول گردید و روسها از آنجا بلافاصله به روم و اندلس رفتند» و (در صفحه ۲۸۲) باز می گوید: «و خزر را هم شهری هست موسوم به سمندر که بین آنجا و بین باب الأبواب (در بند) واقع است و دارای بستانهای بسیار است و می گویند در آنجا قریب چهل هزار درخت انگور هست و در سنه ۳۵۸ در جرجان از شخصی که با آنجا قریب العهد بود سوال نمودم «فقال إن كان هناك كرم أو بستان فمأله على المساكين صدقة أو كان خلق الله هناك ورقة على ساق» و مقصودش این بود که تمام این چیزها با شهر مزبور از میان رفت... ولی روس آمد و از بلغار و برطاس هر کس را که بر لب رود ایزل سکنی داشت هلاک نمود و خاک خزر را استیلا نمود و اهل ایزل ملتجی شدند به جزیره باب الأبواب (آبشرون)... و بعضی از آنها هم با حالتی بیسناک در جزیره سیاه کویه (منشلاخ) اقامت گزیدند...» و (در صفحه ۲۸۶) می گوید: «... روسها مدام به خاک خزر و خاک روم تاخت و تاز می کنند... و در این زمان (اواسط قرن چهارم) از بلغار و برطاس و خزر چیزی باقی نمانده چون که روسها بر احدی از آنها ابقا نمودند و این ممالک را از دست آنها گرفتند و مال آنها شد و کسانی که از دست آنها جان بدر بردند در ممالک اطراف پراکنده شدند... و امیدوارند که با روسها کنار بیایند و برگردند و در تحت اطاعت

آنها باشند. مستشرقین مشهور از قبیل مارکوارت و غیره در خصوص تاخت و تاز روس بر خزر و ممالک دیگر حوزه ولگا که ابن حوقل در تاریخ ۳۵۸ ذکر می‌کند تحقیقاتی نموده‌اند که بفهمند در صورتی که مؤرخین موقت روس تاریخ این واقعه را ۳۵۴ نوشته‌اند به چه مناسبت ابن حوقل ۳۵۸ ذکر نموده است. بارثولد - *W. Barthold* - در «دایرةالمعارف اسلامی» (فرانسوی) در ماده «بلغاره» می‌نویسد که تاریخ ۳۵۸ (چنانکه خود ابن حوقل هم در صفحه ۲۸۲ کتاب خود می‌گوید) زمانی را معین می‌نماید که در آن زمان ابن حوقل از وقایع مذکور اطلاع بهم رسانیده و فقط سهل‌انگاری سبب شد که ابن حوقل همان تاریخ ۳۵۸ را تاریخ خود واقعه قرار داده است... و همچنین مقصود از آنکه ابن حوقل می‌گوید که روسها از خاک روم و اندلس برگشتند نژادبهای دانمارکی - *Normands danois* هستند که در همان زمان به اسپانی هجوم آورده بودند و ابن حوقل التباس نموده است...

۱۴۱- اخیستان با خاه ساکن و سین مکسور (یا مفتوح) می‌باشد و اغلب با خاه مکسور و سین ساکن نوشته‌اند و آن ظاهراً غلط است، چونکه در اشعار همیشه اخیستان با خاه ساکن و سین مکسور (یا مفتوح) آمده است. بعضی از نویسندگان این کلمه را اخیستان با تقدم تاء بر سین نوشته‌اند و آن ظاهراً صحیح نباشد، چونکه اصل این کلمه ظاهراً در فارسی اخیسرتان است و همان کلمه‌ای است که گرجیها و ارمنیها اخیسرتان تلفظ می‌کنند و نام چند تن از پادشاهان آنها می‌باشد.

۱۴۲- دولتشاه در «تذکره الشعراء» در ترجمه حال ابوالعلاء گنجوی (صفحه ۷۰) می‌نویسد که وی «در روزگار شروانشاه کبیر جلال الدنیا و الدین اخیستان منوچهر ملک الشعراء ملک شروان... بوده». در آتشکده لطفعلی بیگ آذر هم در موقع ذکر ابوالعلاء مذکور از «شیرانشاه و فرزندش جلال الدین منوچهر» سخن می‌راند، ولی در «کشف الظنون» اسم این پادشاه «ابوالمظفر منوچهر اخیستان بن کسران» مسطور است. دارن در کتاب سابق الذکر خود در خصوص شیروانشاهیان (رجوع شود به ضمیمه ۵ از صفحه ۱۲) سلطنت این پادشاه را بطور تخمین بین سنه ۵۳۴ و ۵۵۵ تا سنه ۶۰۱ می‌نویسد (صفحه ۳۳) ولی «کتاب نامهای ایرانی» (صفحه ۱۹۳ در ماده منوچهر *Manuseipra*) سال وفات او را بین سنه ۵۲۴ و ۵۲۹ نوشته است.

۱۴۳- «کتاب نامهای ایرانی» (آلمانی) در شجره نسب شیروانشاهیان (صفحه ۴۵۴) و در ماده «*Axsaitan*» (صفحه ۱۲).

۱۴۴- در خصوص اوضاع پریشان و مغشوش روسیه در عهد مذکور در اول قسمت دوم این کتاب شرحی نوشته خواهد شد.

۱۴۵- افضل الدین ابراهیم بن علی شیروانی خاقانی (متولد در گنجه در سنه ۵۰۰ و متوفی در تبریز در سنه ۵۹۰ یا ۵۹۵).

*N. de Khanikof: Mémoire sur Khàcàni, publ. dans le "Journal Asiatique" auot-sep. 1864 et Mars-avril 1865.*

۱۴۶- نقل از نامه‌ای که خانیکوف مستشرق روسی در خصوص خاقانی در ۱۶ شعبان ۱۲۷۳ از تبریز به دارن نوشته و صورت آن در «مترقات راجعه به آسیا» - *Mélanges Asiatiques* - جلد ۳، صفحه ۱۱۷ - ۱۳۳ مندرج است.

۱۴۷- یبلغ به فتح یاء و سکون غین و کسره لام تیر بیکان دار است (برهان قاطع).

۱۴۸- اشاره است به آیه ۷۰ از سوره «الکھف»: فَانطَلِقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا أَمْرًا.

۱۴۹- مقصود خزر است (رجوع شود به ملحقات آخر قسمت اول کتاب، ضمیمه ۷).

۱۵۰- در خصوص قوم الان رجوع شود به صفحه ۱۷، حاشیه ۱.

۱۵۱- شایران اسم شهر مستحکم معروفی بوده در نواحی قبه که اکنون به حالت خرابی است. اخیستان اول در اوایل سلطنت خود آن شهر را از والی دربند گرفت و امروز هم باز در طرف چپ راهی که از یاکو به قبه می‌رود خرابه‌های آن نمایان است و در زندان همین شایران است که خاقان محبوس بوده است. در «معجم البلدان» در ماده شایران (با باء مفتوحه) می‌نویسد: شایران... شهری است از توابع اران که انوشیروان آن را از نو بنا نهاد و بعضیها آن را از توابع دربند گفته‌اند... بین دربند و شایران بیست فرسخ است.

۱۵۲- خانیکف سابق الذکر در ترجمه این اشعار پس از کلمه «خیزوان» می‌نویسد: «یعنی شیروان» ولی بر نگارنده معلوم نشد که مشارالیه به چه مناسبت به این کلمه این معنی را داده است.

۱۵۳- سعدان که امروز به سیادان مشهور است قصبه‌ایست در نواحی قبه و در نزدیکی خرابه‌های شایران.

۱۵۴- گزردمان ناحیه‌ایست در حکومت نشینی شماخی که رودخانه گزردمان چای از آنجا می‌گذرد.

۱۵۵- غرش در لغت به معنی خشم و قهر و غضب است و در مصراع فوق ظاهراً اشاره است به مملکت قدیمی غرشتان واقع در شرق هرات و مغرب غور و شمال غزنه و جنوب رودخانه مرو که پادشاه آن را «شاه» یا «شیر» می‌خوانده‌اند (معجم البلدان).

۱۵۶- خانیکف در معنای این مصراع می‌نویسد که چند نفر از اهالی مشرق زمین به او اظهار داشته‌اند که غزال بدیدن پوست گرگ از وحشت بنای فریاد می‌گذارد و خاقانی هم ظاهراً به همین مسئله اشاره نموده است.

۱۵۷- حیض خرگوش اشاره است به قول معروف که در بین حیوانات تنها زن و گرگ و خفاش و خرگوش حائض می‌شوند، چنانکه امام کمال الدین محمد بن موسی دمیری (۷۴۵ - ۸۰۸) می‌نویسد: «... والذی یحیض من الحيوان اربعة المرأة والصبي والخفاش والأرنب و يقال ان الكلبة یحیض».

۱۵۸- محل صحیح این جزیره به تحقیق معلوم نشده است و به طور یقین نمی‌توان گفت که مقصود از «جزیره روبناس» کدام یک از جزایر کنونی دریای خزر است. اصطخری (ابواسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصطخری مؤلف کتاب «مسالك الممالک» که در سنه ۳۴۰ تألیف شده، طبع مردتیمان - *Mordtmann* - صفحه ۱۰۲) ذکر جزیره‌ای را می‌نماید که در مقابل رودخانه کُر واقع و دارای آب و درخت و جنگل است و در آنجا «قوة» به دست می‌آید که به بردعه می‌برند. و چون قُوَّة (عُرُوقٌ دِقَاقٌ طَوَالٌ حُمُرٌ يُصْبَغُ وَيُدَاوَى بِهَا) همان روبناس است، چنانکه در «تحفة المؤمنین» تألیف میرمحمدزمان تنکابنی دیلمی مشهور به حکیم مؤمن مذکور است که «روناس اسم فارسی قُوَّة الصَّبِغ» و هم در «مقدمه الأدب» تألیف ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری (۴۶۷ - ۵۳۸) معنی قُوَّة را رَوِين و رَوِينه می‌نویسد که در کتب لغت به معنی همان روبناس آمده است و دمشقی (شمس الدین ابو عبدالله محمد بن ابوطالب الانصاری الصوفی (متوفی در سنه ۷۷۷) در «نخبة الذهر فی عجایب البر و البحر» طبع مَهْرَن - *Mehren* - صفحه ۱۴۷) از جمله چهار جزیره بحر خزر «جزیره القُوَّة» را می‌نامد که از جمله محصولات آن روبناس است. ابن حوقل هم (صفحه ۲۴۹) می‌نویسد که «در نواحی وُرْثان و بردعه و باب‌الابواب» و «الجزیره التي فی وسط بحیره الخزر» روبناس پیدا می‌شود که از راه بحر خزر به جرجان حمل می‌شود و از آنجا با چهارپایان به هند می‌رود و این روبناس در همه جای اران پیدا می‌شود، از حد باب‌الابواب تا قلیس و نزدیکی

رود آرس و تا نواحی جزران (خزران)، قزوینی هم در «عجایب المخلوقات» خود (صفحه ۱۲۸) از جمله جزایر بحر خزر جزیره سیاه کوه را می‌نویسد و می‌گوید که (بقول ابو حامد) این جزیره ایست بزرگ دارای چشمه‌ها و اشجار و بیشه‌ها (غیاض) و آبهای گوارا و حیوانات وحشی است و در آنجا روناس به عمل می‌آید که به ممالک دیگر حمل می‌شود و این جزیره در نزدیکی ساحل شرقی دریاچه واقع است و یکی از دسته‌های قوم غز ترک (قوم من الغزیه التُرك) به مناسبت اختلافی که در میان قبال آنها واقع شده بدان جزیره آمده و سکنی گزیده‌اند. ابوالفدا هم در «تقویم البلدان» در ذکر دریای خزر (پس از ذکر جزیره سیاه کوه) از جزیره‌ای سخن می‌راند که واقع است در محاذی مصب رودخانه کُر و دارای بیشه‌ها و آبهاست و جزیره بزرگیست که از آنجا روناس زیادی به ممالک دیگر می‌برند و در «معجم البلدان» پس از ذکر این جزیره با عین همین تفصیلات مذکور است که «چهارپایان را با کشتی در آنجا آورده و می‌چرانند تا فربه شوند». امروز هم در همان مقابل دهنه رودخانه کر (خلیج قزل آقاج) جزیره‌ای موجود است که روناس در آنجا می‌روید و موسوم است به جزیره ساری یا سارا (در نقشه‌های عثمانی صارا آطه‌سی دیده می‌شود) و محتمل است که «جزیره رویناس» که خاقانی ذکر می‌کند و روسها در موقع خروج سنه ۵۷۰ یا ۵۷۱ بدانجا پناه برده بوده‌اند همان جزیره ساری کنونی باشد که پیش از جزیره آشوراده تا سال ۱۲۵۹ لنگرگاه کشتیهای روس بود. سوکولوف (Al. Sokolof: Das Ausland, 1844. Nr. 100) ادعا می‌کند که جزیره ساری جزیره خیلی جدیدی است و در عهد خروج مزبور روسها وجود نداشته است، ولی معلوم نیست که این مسئله مقرون به صحت باشد چونکه در نقشه‌های جغرافیائی آدم ایشاریوس که در خدمت سفیر مملکت قدیمی هلشتین (دانمارک کنونی) موسوم به فیلیپ کروزیوس - Ph. Grusius - در سنه ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ به ایران رفته جزیره‌ای دیده می‌شود موسوم به «سارو» واقع در جنوب مصب رودخانه ارس در مشرق لنکران که به‌طور یقین همین جزیره «ساری» کنونی است، وانگهی جزیره ساری در سواحل نواحی مزبور دریای خزر تنها جزیره‌ایست که آب شیرین دارد و انسان می‌تواند در آنجا پناهگاهی پیدا نماید. در «معجم البلدان» (که تألیف آن در ماه صفر سنه ۶۲۱ خاتمه پذیرفته) از جمله جزایر بحر خزر جزیره روسیه (جزیره الروسیه) را نام می‌برد، ولی محل و موقع آن را معین نمی‌نماید و می‌توان احتمال داد که این کلمه در اصل «جزیره الروینه» یعنی همان «جزیره رویناس» مذکور در اشعار خاقانی بوده و بعدها به تصحیف کلمه «روینه» «روسیه» شده است.

۱۵۹- لبران امروز دهکده بزرگی است واقع در سرراهی که از شماخی به شوشه می‌رود تقریباً در دو فرسخ و نیسی ساحل جنوبی رود کُر.

۱۶۰- Brodniki

۱۶۱- Lettre de M. Khanikof à M. Dorn. Tébriz. 8 avril 1857 (Mélanges)

Asiatiques. Tome III (2<sup>me</sup> Livraison) P. 114 - 137

۱۶۲- Andronic Comnène از سنه ۵۷۹ تا ۵۸۱ امپراطور روم (بیزانس) بود و قبل از

جلوس به تخت سلطنت در اغلب مشرق زمین مسافرت و سیاحت نمود.

۱۶۳- Aghsarthan

۱۶۴- Mowacan

۱۶۵- Khilkhala

۱۶۶- Monseour شهری بوده در ساحل غربی بحر خزر در جنوب مصب رودخانه‌ای سامور.

۱۶۷- Charabam

۱۶۸- نقل از «کاسیبا» صفحه ۲۴۰، از روی «تاریخ گرجستان» ترجمه بروسه -

Historire de la georgie. traduite par Brosset le partie. Pét. 1849 p. 396

۱۶۹- تاریخ ابی‌الفدا.

۱۷۰- صفحه ۲۳-۲۴ زیر این کلمات در ابیات مزبور خط کشیده شده است.

۱۷۱- «کاسیبا» صفحه ۳ از مقدمه و صفحات ۱۹ و ۸۳-۸۶.

۱۷۲- ابوزید احمد بن سهل بلخی (متوفی در ۱۹ ذی‌القعدة سنه ۳۲۲).

۱۷۳- دارن نقشه مزبور را از روی کتاب اصطخری که مژر به طبع رسانده است نقل نموده

(Liber elimatum auctore Scheicho Abu-Ishako el-Faresi vulgo el Isttachri,

ed. Moeller. Gothae 1839.) و در آن باب می‌نویسد (مقدمه «کاسیبا» صفحه ۲۲) که

نمی‌توان یقین قطعی داشت که نقشه مزبور عین نقشه‌ای باشد که اصطخری کشیده است، ولی بهر

حیث این نقشه خیلی قدیمی است و با نسخه اصلی نباید چندان تفاوت باشد.

۱۷۴- Finnois

۱۷۵- Rodsen

۱۷۶- Rous

۱۷۷- این قوم که خودشان خود را وارنگگ (Varioges) و اسلاوها آنها را وارنگ یا واریاگ

(Variagues - Varègues) می‌نامیدند (معنی این کلمه این است که آنها به واسطه قسم تابع یک

دسته‌ای بودند و تقریباً معنی «رعیت» و «مطیع» را دارد) در قدیم الایام به سواحل ممالک فرانسه و

انگلستان هجوم نمودند و موسوم شده بودند به نرمان‌ها یعنی «آدمهای شمالی» که از طرف

شمال می‌آمدند و هجوم می‌آوردند. نرمانها در سنه ۹۱۱ میلادی (۲۹۸ - ۲۹۹) با شارل «ساده»

پادشاه فرانسه عهدنامه‌ای بستند و مطابق آن عهدنامه قسمتی از خاک فرانسه (ایالت نرماندی کنونی)

به دست آنها افتاد و بعدها همین قوم در سیسیل هم تشکیل سلطنتی دادند و در سنه ۴۵۸ در تحت

فرماندهی ویلهلم فاتح بر انگلستان هم دست یافتند، چنانکه شرح آن مفصلاً در تواریخ مذکور است

و اغلب این قوم در کتب مورخین عرب به صفت «مجوس» ذکر شده‌اند. و مقصود از روسهایی هم

که به قول احمد بن ابی‌یعقوب ابن واضح معروف به‌الیعقوبی در «کتاب البلدان» (طبع لیدن، صفحه

۳۵۴) که در حدود سنه ۲۷۸ تألیف شده است، در سنه ۲۲۹ هجوم به اسپانیا نمودند ظاهراً همین

نرمانها می‌باشند. الیعقوبی در موقع ذکر «جزیره الاندلس و مدنها» سخن از شهر «اشیبلیه» می‌راند که

همان سویل کنونی است و می‌نویسد «... مدینه یقال لها اشیبلیه علی نهر عظیم و هو نهر قرطبه دخلها

المجوس الذین یقال لهم الروس سنة تسع و عشرين و مائتين فسبوا و نهبوا و احرقوا و قتلوا». ابن

حوقل (رجوع شود به صفحه ۲۳ همین کتاب، سطر ۷-۸ از حواشی) و مسعودی (مروج الذهب،

جلد ۱، صفحه ۳۶۴) هم ذکر این مسئله را نموده‌اند. در خصوص این هجوم روسها به اسپانی استاذ

ماژکوارت در کتاب بی‌مانند خود موسوم به «کاوشها راجع به آسیای شرقی و اروپای شرقی»

(آلمانی) تحقیقات کامل نموده است.

J. Marquart: Osteuropäische und ostasiatische Streifzüge, Leipzig 1903, S.

386 - 389

E. Lavisse et A. Rambaud: Histoire Générale. T. I, S. 735 - 6. ۱۷۸

۱۷۹- ولی از آنجائی که مأخذ خود این خرداذبه هم در آنچه راجع به روس است تألیفات

مسلم بن ابومسلم الجرمی نامی است، چنانکه خود این خرداذبه هم در کتاب خود (صفحه ۱۵) بدان

اشاره می‌کند، پس می‌توان گفت که قبل از این خرداذبه مسلم بن ابومسلم الجرمی استعمال کلمه

روس را نموده است و ذکر مسلم بن ابومسلم در «کتاب التنبیه و الأشراف» تألیف مسعودی (صفحه ۱۹۰ - ۱۹۱) هم آمده است، بدین قرار که: وی از اهل جرم بوده و در سرحدات صاحب مقامی بوده است (وکان ذامحل فی الثغور)، وی به اهل روم و مملکت آنها معرفت داشته و در تاریخ روم و پادشاهان و بزرگان آن... و ممالک و اقوام مجاور از قبیل بجران (بلغارهای دانوب)... و صقالبه و خزر و غیرهم دارای تصنیفات بوده است و در عهد الوائق بالله در جزو اسرائیلی بود که در محرم سنه ۲۳۱ به واسطه فدیة از دست روم آزاد شدند. استاد مارکوارت در جواب نامه‌ای که نگارنده این سطور در باب مسلم بن ابومسلم به ایشان نوشته‌ام کتاباً می‌نویسد که در خصوص ذکر اخبار روس از طرف مؤلفین عرب و از آن جمله مؤلف مجهول کتاب جغرافیای فارسی «حدودالعالم» رساله‌ای تصنیف نموده و در صدد طبع آنند.

۱۸۰- «الاعلاق النفیسه» تصنیف ابوعلی احمد بن عمر بن رسته، طبع لیدن، سنه ۱۸۹۱ میلادی، صفحه ۱۴۵ - ۱۴۷.

۱۸۱- در حاشیه متن کتاب (صفحه ۱۴۳، حاشیه ج) مسطور است که اصل این کلمه «Ulicéc» است.

۱۸۲- *Jupanéc* (بنا به حاشیه کتاب).

۱۸۳- *Morawie Swjatopluk* متوفی در سنه ۸۹۴ میلادی (بنا به حاشیه کتاب).

۱۸۴- *Gradista* = جرادست (بنا به حاشیه کتاب).

۱۸۵- «الاعلاق النفیسه» صفحه ۱۴۳ - ۱۴۵.

۱۸۶- طبع لیتزینگ، سنه ۱۸۷۱ میلادی، جلد ۱، صفحه ۲۰.

۱۸۷- در خصوص نمونه‌ای که ابن الندیم از خط روسها داده است *Frühn* مستشرق روسی تحقیقاتی نموده که در جلد ۳، دوره ۶، از *Memories de ra adémie imp. des Sciences* در پترسبورگ در سنه ۱۸۳۵ میلادی به طبع رسیده است.

۱۸۸- روزنامه «کاوه» منبطنه برلن، سال پنجم، شماره ۷. (مورخه غره ذی القعدة ۱۳۳۸) صفحه ۴، حاشیه ۱ از ستون دوم.

۱۸۹- در صحت متن این قتره خیلی جای شک است و مخصوصاً کلمات «چره‌نای» و «امت» خیلی ممکن است به تصحیف از صورت اصلی خود به این شکل درآمده باشند و چون مقصود در اینجا فقط ذکر کلمه «روس» است، لهذا معترض روشن نمودن اشکالات این قتره نگشتیم.

۱۹۰- نگارنده این سطور پنج قطعه اشعار که مجموعاً ۲۶ بیت می‌شود دیده است که در سه قطعه آن در بحر هزج (مدس مقصور) است و از آن جمله است مثلاً ابیات ذیل (در صفحه ۳۳۷) که در موقع سخن راندن از سیف بن ذی یزن گوید: «... و شاعران او را مدحها گفتند... و امیه بن الصلت (ابو الصلت پدر امیه بن ابی الصلت ثقفی معروف) این چند بیت در مدح او گفته است که معنی راجع به این می‌گردد مثنوی:

به کسام دل می دولت بیاشام	همیشه در لباس حکم بخرام
مقامت قصر غمندان باد دایم	جهان در زیر حکمت باد قایم
به کارم باشد آن دین نیک قول است	نه شیراست آنکه بعد از شرب بول است

و در دو قطعه دیگر (صفحه ۳۳۷ و ۳۴۱) در بحر متقارب (مثن مقصور) است و قطعه دوم که راجع به خواب دیدن موبدان موبد در اواخر زمان سلطنت انوشیروان و در شب توگلد حضرت رسول است و تعبیر آن از طرف طبع اللذبی است از این قرار است:

کنون خیز و تدبیر رفتن بساز  
که در پیش داری رهی بس دراز

چه اندیشه داری ز پرویز شیر  
اگر ملک ساسان شود منقرض  
یکی وقت دیگر کس آید بجای  
همه خلق خویشان یکدیگرند  
اگر چه بگینند عالم به تیغ  
بد و نیک با هم بود در جهان

چو مردان قدم نه در این ره دلیر  
چرا باشی از بهر آن منقبض  
جهان را نماند بیک کدخدای  
یکایک ز یک نسل و یک گوهرند  
ندارند مال خود از هم دریغ  
تو نیکی کنش باش دور از بلدان

و متن عربی قطعه اول اشعار فوق در تاریخ طبری محض تسهیل مقایسه در اینجا درج می‌گردد: قطعه مزبور (در صفحه ۹۵۶ - ۹۵۷ از جلد اول تاریخ طبری چاپ لیدن) مرکب است از دوازده بیت و سه بیت فارسی ترجمه سه بیت آخر آن قطعه است که از قرار ذیل می‌باشد:

فاشربَ هنیئاً عَلیک السَّاجِ مَکَنَّا  
و اَطل بالمسکِ اذ شالت نعامُهم  
تَلكَ المکارِمَ لا قَبانِ من لبِن  
شیسا بمساء فسادا بعد ابوالا

متن عربی قطعه دوم در صفحه ۹۸۳ - ۹۸۴ از جلد اول تاریخ طبری است و هم مثل ابیات فارسی مرکب از هفت بیت است و دیگر در اینجا از نقل آنان صرف نظر شد.

۱۹۱- *سراقه بن عمرو* معروف بذوالنور (تاریخ طبری، جلد اول، صفحه ۲۶۶۳).

۱۹۲- *حبيب ابن مسلمة* (تاریخ طبری، جلد اول، صفحه ۲۶۶۳).

۱۹۳- در خود تاریخ طبری (متن عربی) «شهربراز» مسطور است (جلد اول، صفحه ۲۶۶۳) و علاوه بر این شهربراز اسم شش تن اشخاص تاریخی دیگر نیز که همین نام را داشته‌اند در آن کتاب تاریخ مذکور است. نولدکه در کتاب مشهور خود موسوم به «تاریخ ایرانیان و اعراب در عهد ساسانیان» (*Th. Nöldecke: Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden. Leyden. 1879*) که ترجمه یک قسمت تاریخ طبری است با حواشی و ملحقات زیاد از ملاحظات و نظریات و تحقیقات پربهای شخصی خود علامه مشارالیه می‌نویسد (صفحه ۲۹۲، حاشیه ۲) که کلمه «شهربراز» یا «شهروراز» بنا به کتب مورخین یونانی و ارمنی است. و این همان کلمه ایست که فردوسی در «شاهنامه» «گراز» و «شهران گراز» نوشته و الف و نونی که به لفظ شهر افزوده به مناسبت وزن شعر بوده است، چنانکه در «شاهنامه» خیلی دیده می‌شود. و اصلاً «شهربراز» لقب بوده نه اسم، چنانکه طبری در موقع ذکر قشون فرستادن خسرو پرویز به مصر و شامات و قسطنطنیه تصریح این مسئله را نموده و می‌نویسد: «و اما القائد الثالث فكان له قُرْهان / قُرْخان / و تدعی مرتبه شهربراز...» (تاریخ طبری، جلد اول، صفحه ۱۰۰۲). علاوه بر طبری ابن العبری هم به این مسئله اشاره نموده است. چنانکه گذشت «شهربراز» به معنی «گراز مملکت» است، چنانکه همین کلمه را فردوسی «شهرگراز» نوشته و «گراز» در آن زمان لقبی بوده که شجاعت را می‌رسانیده است (در آلمان قدیم هم همینطور بوده است) [کتاب نامه‌های ایرانی، صفحه ۶۷۷ - ۶۷۸ / مثل «شیر» در این عصر و لقب «شهربراز» در قدیم از قبیل القاب کنونی «هزبر السلطنه» و «ضرغام الملک» و غیره بوده است «شهربراز» پادشاه در بند مذکور در فوق که موضوع سخن ما است از اولاد / یا پسر / قُرْخان شهربراز است که از طرف خسرو پرویز (۵۹۰ - ۶۲۸ میلادی) در بیست و هشتمین سال سلطنت این پادشاه (۶۱۷ یا ۶۱۸ میلادی) قشون به قسطنطنیه کشید و بعدها پس از آنکه اردشیر سوم ساسانی را کشت (۵۹۰ - ۶۲۸ میلادی) در بیست و هشتمین سال سلطنت این پادشاه (۶۱۷ یا ۶۱۸ میلادی) قشون به قسطنطنیه کشید و بعدها پس از آنکه اردشیر سوم ساسانی را کشت (در شب آبان از بهمن ماه سال دوم سلطنت وی (۲۷ نisan سنه ۶۳۰ میلادی) خود ۴۴ روز

سلطنت نمود. «قرخان شهربراز» همان است که فردوسی اسم او را در «شاهنامه» «شهران گراز» و یا «فرائین» می‌نویسد و «فرائین» همان کلمه «قرخان» است که از تحریف قرائت خط پهلوی بدین صورت درآمده است.

۱۹۴- تاریخ طبری، ترجمه بلعی، صفحه ۵۰۳.

۱۹۵- رجوع شود به متن کتاب، صفحه ۱۷، حاشیه ۱.

۱۹۶- بلعی، صفحه ۵۰۴.

۱۹۷- تاریخ طبری، جلد اول، صفحه ۲۶۶۳-۲۶۶۴.

۱۹۸- Conte Joseph-Arthur de Gobineau (۱۲۳۱-۱۲۹۹) از مستشرقین معروف

فرانسه و یکی از رجال سیاسی آن مملکت بود. مشارالیه اولین بار در سنه ۱۲۷۱ از اجزاء سفارت فرانسه شده و به ایران آمد و سه تا چهار سال در ایران بود و سپس باز در سنه ۱۲۷۸ به سمت سفارت فوق‌العاده به دربار ناصرالدین شاه آمد و تا سنه ۱۲۸۱ در ایران بود. مشارالیه دارای تألیفات متعدد مشهور می‌باشد و از آن جمله در آنچه راجع به ایران و مشرق است کتب ذیل است:

«قرائت خطوط میخی»، «کتاب در باب خطوط میخی»، «مذاهب و طرق فلسفی در آسیای مرکزی» و «حکایات آسیائی» که هیچکدام به زبان فارسی ترجمه نشده است.

۱۹۹- Ernest Kunik (1816 - 1899) از مورّخین مشهور روس است و مهمّترین تألیفات

وی کتاب ذیل است که در سنه ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ به طبع رسیده است [به زبان روسی]: «دعوت رودس‌های سوئدی [مقدمه برای تاریخ آغاز روسیه]» که ترجمه اسم آن به آلمانی چنین است:

(Die Berufung der schwedischen Rodsen. Eine Vorarbeit zur Entstehungsgeschichte des russischen Staates, 1844 - 45)

۲۰۰- Oleg

۲۰۱- Nowgorod

۲۰۲- Asgold

۲۰۳- Dir

۲۰۴- منقول از شرحی که کونیک به دارن نوشته و صورت مفصل آن در مقدمه «کاسپیا» (صفحه ۳۲ و ۳۳ از مقدمه) مندرج است.

۲۰۵- در اسناد قدیمی چینی کلمه طبرستان طُپاسِتان (Tho-pa-sse-tan) یا طُپاسِتان (Tho-pa-sa-tan) نوشته شده است.

۲۰۶- صفحه ۴۳۲.

۲۰۷- صفحه ۲۷۰.

۲۰۸- Xoienaci), J. Marquart: Eranšahr (nach der Geographie des Ps.

Xoienaci), Berlin 1901. S. 129 - 135: Unteisuchungen zur Geschichte Moses

von Eran Göttingen 1896, Heft II. s. 28 - 29.

از دو کتاب فوق اخذ شده است.

۲۰۹- Th. Nöldeke.

۲۱۰- در خصوص اخلاق و اطوار قوم پهلور رجوع شود به کتاب استرابون (Strabon)

۲۱۱- اردشیر بابکان در حدود سنه ۲۱۲ میلادی بنای خروج را گذارده و در مدت ۱۴ تمام

ملوک الطوائف را در تحت اطاعت خود آورد و از سنه ۲۲۶ تا ۲۴۱ میلادی شاهنشاه ایران بود.

۲۱۲- Darab Dastur Peshotan Sanjana: The Kārāmīh Artakhshir, i

۲۰۹/ Pāpakān. Bombay 1896, p. 21.

۲۱۳- در خصوص این کلمه در مقاله‌ای که نگارنده در تحت عنوان «بالوشیم در ایران قدیم -

مزدک» در شماره‌های ۳ و ۴ - ۵ از دوره جدید روزنامه «کاوه» - منبطنه برلین - نوشته مفضلاً

شرحی نگاشته است. رجوع شود به «کاوه» شماره ۴ - ۵ مورّخه غرّه رمضان ۱۳۳۸، صفحه ۱۲،

ستون چپ، حاشیه ۲.

۲۱۴- این کاغذ که تخمیناً ۶۵۰ بیت می‌شود با «کارنامه اردشیر بابکان» قدیمترین سند

تاریخی و سیاسی غیرمذهبی است که از عهد ساسانیان باقی مانده و بنا به قول دارمستتر مستشرق

فرانسوی «مهمّترین متن تاریخ ایران است در زمان ساسانیان». اصل متن پهلوی مراسله تَسَر

(برخلاف متن «کارنامه» اردشیر) بدیختانه بدست نیامده، ولی ابن‌اسفندیار مؤلف «تاریخ طبرستان»

ترجمه عربی آن را که ابن‌المقفع نموده بوده اتفاقاً در یک دکان کتابفروشی در خوارزم یافته و در

«مروج الذهب» اسم تَسَر را (بیشتر) ذکر نموده و حتّی در «کتاب التنبیه و الاشراف» (صفحه ۹۹)

یک جمله از کاغذ او را (تَسَر) به پادشاه طبرستان (ماجستس صاحب جبال دباوند و الرّی و طبرستان

و الدّیلم و جبلان) به عربی نقل هم نموده است.

در کتاب پهلوی «دین گرت» نیز که در قرن سوم هجرت تصنیف شده اسم تَسَر ( تَسَر )

آمده و به خط پهلوی طوری است که آن را تَسَر با نون مفتوح هم می‌توان خواند.

۲۱۵- جنسفشاه تصحیفی است از کلمه «کُنْشِشْ شاه» که اسم علم است و در عهد ساسانیان

متداول بوده است.

۲۱۶- نقل از مقاله‌ای که دارمستتر مستشرق فرانسوی مشهور در مجله فرانسوی موسوم به

«روزنامه آسیائی» در تحت عنوان «کاغذ تَسَر به پادشاه طبرستان» نوشته است و در آن مقاله متن

فارسی کاغذ مذکور بالتمام مسطور است:

M. Darmesteteter: Letter de Tansar an Roi de Tabaristan (dans le "Journal Asiatique de Mars - Avril 1894 et Mai - Juin de la même année".

۲۱۷- بسطام که در اصل «وِسْتَخْمَا» تلفظ می‌شده همان کلمه‌ایست که فردوسی در «شاهنامه»

«گَسْتَهَم» نموده است. وی خال خسرو پرویز و حکمران خراسان و قومس و گرگان و طبرستان بود.

بعدها پس از کشته شدن برادرش بُندویه بنای سرجنبانی را گذاشته (در ۵۹۱ یا ۵۹۲ میلادی) و

خود را پادشاه خواند، ولی عاقبت مقتول گردید. از بسطام هفت عدد سکه بدست آمده است که از

روی آنها معلوم می‌شود که وی اقلّاً ۶ سال سلطنت نموده است و اسم وی در روی آن مسکوکات

«پیروج وِسْتَهَم» منقوش است. /نولدکه: «تاریخ ایرانیان و اعراب در عهد ساسانیان» صفحه ۴۷۸ -

۴۸۷/

۲۱۸- دینوری در این خصوص مفصل‌تر از سایر مورّخین عرب نوشته است. در ترجمه فارسی

تاریخ طبری و «شاهنامه» هم شرحی مذکور است، ولی نه به آن تفصیل. علاوه بر اینها الیمقوبی نیز

مختصری در این باب نوشته است.

۲۱۹- مبدأ این تاریخ معادل است با سنه ۳۱ هجرت و ۶۵۱ میلادی یعنی با آخرین سال

سلطنت یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی و از این رو به نظر می‌آید که «اسپهبدان» مذکور در فوق

خود را از جانشینان مستقیم و بلافاصله یزدگرد سوم می‌خواسته به قلم بدهند، و الاً ممکن بود که

پادشاهان مذکور سنوات سلطنت خود را با تاریخ یزدگردی که در ۱۶ حزیران رومی (ژوئن) ۶۳۲

میلادی (سه‌شنبه ۲۲ ربیع‌الأول سنه ۱۱ هجری) شروع می‌شود بشمارند، در صورتی که از

مسکوکاتی که از آنها در دست است معلوم می‌شود که این طور عمل نموده و همان سنه وفات

۲۱۰ / یزدگرد را مبدأ تاریخ سلطنت خود قرار داده‌اند.

- ۲۲۰- مورّخین ایرانی از قبیل سید ظهیرالدین و میرآخوند و غیره این پادشاهان را «اولاد دابویه» نوشته‌اند و دابویه را پسر گاو باره مشهور می‌دانند که مؤسس این سلسله است و برادر او پادوسپان بانی سلسله پادوسپانان (سید ظهیرالدین، صفحه ۴۲ - ۴۳).
- ۲۲۱- یوستی در «کتاب نامه‌های ایرانی» (صفحه ۴۲۹ - ۴۳۵) در ضمن شجره‌های انساب تمام سلاطین و امرای ایران و ایرانی‌نژاد، شجره انساب مفصّلی هم از تمام سلسله پادشاهانی که در قرون اولی هجرت در طبرستان و آن حوالی کم یا بیش به استقلال سلطنتی رانده‌اند تربیت داده است و طالبین ممکن است بدانجا رجوع نمایند.
- ۲۲۲- A. Christensen: *L. Empire des Sassanides. Kopenhaguen 1907. p. 43*
- ۲۲۳- J. Marquart: *Eranšahr, S. 133 - 134*
- ۲۲۴- اصل این کلمه «ماه ایزدیاری» بوده است که معنی آن آشکار است.
- ۲۲۵- او فرس قدیم و زبان آوستا اغلب مطّرداً در فارسی کنونی به کاف فارسی تبدیل شده مثل «ویشتاسپ» که «گشتاسپ» شده و «ویو» که «گیو» و «ویستختم» که گسته‌م شده و هکذا.
- ۲۲۶- *Perdikkas*
- ۲۲۷- پارت قسمت غربی خراسان و شرقی مازندران بوده که منشاء سلاطین پارتی (اشکانی) بوده است.
- ۲۲۸- *Stagnor*
- ۲۲۹- *Phrataphernes*
- ۲۳۰- سعیدبن العاصی معروف به «الأصغر» پسر سعیدبن العاصی بن امیه - «فتوح البلدان» تألیف البلاذری، صفحه ۳۳۴. ولی یعقوبی در «کتاب البلدان» اسم فاتح را سعیدبن عثمان و فتح را در زمان معاویه ثبت می‌کند.
- ۲۳۱- قسمت زیادی از مطالب فوق از کتاب «ایران‌شهر» استاد مارکوارت (صفحه ۷۲ - ۷۴) و جزوه‌ای که استاد گایگر (W. Geiger) علامه معروف در کتاب «اساس زبان‌شناسی ایرانی» در باب جغرافی قدیم ایران نوشته نقل گردید.
- ۲۳۲- صفحه ۲۷۲ - ۲۷۳.
- ۲۳۳- دهستان شهر مشهوری بوده است نزدیک به شهر جرجان.
- ۲۳۴- سید ظهیرالدین، صفحه ۲۹۲.
- ۲۳۵- *Melgunoff: Das südliche Utër des Kaspischen Meeres. 1868.*
- ۲۳۶- *Muravyew: voyage en Turcomanie et à Khiva. Paris 1823. p. 29 - 30.*
- ۲۳۷- این فقره که در کتب متعدّده از متأخرین آمده قطعی نیست، زیرا که از قرار عبارت «تاریخ جهانگشای جوینی» سلطان مزبور «یکی از جزایر بحر آبگون» (صفحه ۱۱۵) پناهنده شد و اسمی از جزیره مخصوصی به اسم جزیره آبگون برده نشده است.
- ۲۳۸- آتیلّا (*Attila*) که خود را «بلای خدائی» می‌نامید در سنه ۴۳۴ یا ۴۳۵ میلادی پادشاه قوم هون (از نژاد مغولی) گردیده و با لشکر جرّار خود به طرف ممالک غربی اروپا روان شد و تا خاک «گل» ها که همین فرانسه کنونی باشد رانده و ولوله در تمام ممالک و طوایف اروپا انداخت. بالأخره در سنه ۴۵۱ میلادی تخمیناً در ۳۰ فرسخی پاریس کنونی مغلوب گردیده و به اردوگاه خود که در سواحل رودخانه دانوب بود برگشته و در سال بعد نیز تا نزدیکی شهر رم لشکر کشید و پس از مراجعت به اردوگاه خود در آنجا در شب عروسی خود در سنه ۴۵۳ میلادی مقتول گشت.

۲۳۹- *Eudoxia*۲۴۰- *Ziebel*۲۴۱- *Lèon l'Isaurien*

- ۲۴۲- دختر خاقان خزر مسیحی گردیده و اسم ایرن (*Irène*) به او داده شد و پسر او موسوم به لئون بعدها به سلطنت رسید (۱۵۹ - ۱۶۴ هجری) و موسوم گردید به «لئون خزر».
- ۲۴۳- *Thessalonique* اسم قدیم شهر یونانی سالونیک کنونی است.
- ۲۴۴- مقصود خط ایالت اسلاونی (*Slavonie*) است که در مجارستان واقع است.
- ۲۴۵- دائرة المعارف بریطانی.

۲۴۶- در خصوص عقاید مؤلفین عرب در باره خزر کتاب بسیار جامعی به زبان لاتینی موجود است که اسم خود و مؤلف آن از قرار ذیل است. *C. M. Fraehnio: De Chazaris (Excerpta. ex scriptoribus arabicis), Petersbourg 1822*. مؤلف در این کتاب مخصوصاً به تحقیق اقوال ابن فضلان و ابن حوقل و شمس‌الدین مؤلف «نخبة الدهر فی عجایب البرّ و البحر» در باره خزر پرداخته است.

۲۴۷- مروج الذهب، طبع پاریس، جلد ۲، صفحه ۱۸ و صفحات بعد از آن.

۲۴۸- استاد مارکوارت آلمانی در کتاب خود موسوم به «کاوشها در باره اروپای شرقی و آسیای شرقی» - *J. Marquart: Osteuropäische und Ostasiatische Streifzüge* - فصلی علیحدّه (صفحه ۳۳۰ - ۳۵۳ از کتاب مذکور) در باره این فقره از «مروج الذهب» نوشته و در خصوص مطالب و جزئیات آن تحقیقات کامله نموده است.

۲۴۹- علمای مستشرقین در خصوص این کلمه کاوش و تنقّب بسیار نموده‌اند. باریه دو مینار - *Barbier de Meynard* - مستشرق فرانسوی ناشر و مترجم «مروج الذهب» در ترجمه آن «لیتوانی» می‌نویسد و «لودغانه» را تصحیفی از آن گمان می‌کند و چون در کتاب «التنبیه و الأشراف» که آن هم از تألیفات مسعودی است همین کلمه به صورت دیگری ثبت شده (صفحه ۱۶۱) یعنی به جای «اللودغانه» «الکودغانه» نوشته شده، لهذا دو خو به (*De Goeje*) گمان نموده است که آن کلمه در اصل «الکودلانه» بوده و مقصود از آن کلمه جزیره گوتلاند (*Gotland*) بوده است. مارکوارت سابق الذکر می‌نویسد که شاید کلمه «اللودغانه» تصحیف شده باشد از «الاورغانه» و مقصود از آن قوم «وارغ» / وارگ یا واریاگ / باشد که از سواحل شرقی سوئد به روسیه آمده و سلطنت روس را تشکیل دادند، چنانکه در ضمیمه اول از ملحقات (حاشیه ۴ از صفحه ۲۷) گذشت.

۲۵۰- مقصود از کلمه «ارسیه» دسته قراولان (گارد) بیگهای خزر است که قسمت عمده آن مسلمان بوده‌اند (مروج الذهب، جلد ۲، صفحه ۱۰ - ۱۲).

۲۵۱- *Paul Horn: Grundris der Neupersischen Etymologie, Strasburg 1893. S. 133*

۲۵۲- *F. Justi, Geschichte des alten Persiens, Berlin 1879, S. 30 - 31*

۲۵۳- در خصوص ترجمه فارسی تاریخ طبری رجوع شود به ضمیمه ۱ از ملحقات، صفحه ۳۰، سطر ۳ به بعد.

۲۵۴- صفحه ۳۹ از تاریخ طبری، ترجمه بلعمی، چاپ بمبئی، سنه ۱۳۱۳.

۲۵۵- صفحه ۳۹.

۲۵۶- صفحه ۳۹.

۲۵۷- متن عربی تاریخ طبری (جلد ۲، سلسله ۱، صفحه ۶۰۲) از این قرار است: «... فبنوا له



مدینه سٹاها کیکدر (در نسخه دیگر «کیدره») و يُقال قيقدور و كان طولها فيما زعموا ثمانمائة فرسخ....»

۲۵۸- بلعمی، صفحه ۱۸۹.

۲۵۹- Seythes (به فرانسوی سیت تلفظ می‌شود). اسکیت اسم قومی است بسیار قدیمی که عموماً به‌حالت ایلاتی در سرزمین شمال شرقی اروپا و نواحی شمال غربی آسیا سکنی داشته‌اند و بسیار زورآور و قوی، ولی خیلی بدعمل و پلید و شهوت‌پرست بوده‌اند. قوم مذکور در قرن هفتم قبل از میلاد مسیح بین‌النهرین را استیلا نموده و کوروش پادشاه ایران را مغلوب کردند و بعدها در سنه ۵۱۳ قبل از میلاد هم در حوالی دریای سیاه صدمه بسیاری به‌قشون داریوش هخامنشی وارد آوردند. قوم مزبور در حدود قرن اول میلادی کم‌کم معدوم گردید.

۲۶۰- یوستی: «تاریخ ایران قدیم» (به زبان فارسی) صفحه ۳۱:

F. Justi: *Geschichte des alten Persiens, Berlin 1879. S. 31*

۲۶۱- کتاب «الأخبار الطوال» تألیف ابوحنیفه احمد بن داود الدینوری، به‌اهتمام گویرگاس (W. Guirgass) طبع لیدن، سنه ۱۸۸۸ میلادی، صفحه ۱۳۳.

۲۶۲- «گاسپا»، صفحه ۸۳-۸۶.

sak-۲۶۳

Ferd. Justi: *Geschichte Irans von den ältesten Zeiten bis zum Ausgang der Sāsāniden (dans le "Grundris der Iranischen Philologie", Vol. H, P. 393).*

۲۶۵- صفحه ۳۶.

۲۶۶- رجوع شود به صفحه ب از مقدمه و صفحات ۸ (حاشیه ۴) و مخصوصاً ۳۲ (ضمیمه ۳ از ملحقات).

Jaroslav le grand (1015 - 1054).- ۲۶۷

Lavisse et Rambaud: *Histoire Générale, Paris 1912, T. II. P. 781.* - ۲۶۸

۲۶۹- این عدّه را مورّخین به‌اختلاف ذکر کرده و بعضی ۳۰ هزار هم نوشته‌اند (مثل مؤلف «تاریخ جهانگشای» صفحه ۹۲، جلد ۱).

۲۷۰- این اسم در «تاریخ جهانگشای» همه جا «یمه» مسطور است، ولی در «جامع التّواریخ» همه جا «جه» نوشته شده و چون احتمال می‌رود که این کلمه در اصل جبه یا جیم بوده و بعد به‌مناسبت قرابت مخرج تلفظ حروف جیم و یا ۶ یه و بعد به‌تصحیف یمه شده باشد، در صورتی که مشکل است گمان نمود که این کلمه در اصل یمه بوده و بعدها یاء بدل به‌جیم شده باشد، لهذا نگارنده با وجود قدّم تألیف «تاریخ جهانگشای» جبه را صحیح‌تر دانست. «جامع التّواریخ» تألیف رشیدالدین فضل‌الله که جلد دوم آن به‌اهتمام آذگار بلوئیه فرانسوی در سنه ۱۳۲۹ در لیدن به‌طبع رسیده است.

۲۷۱- سبتای بنا به «تاریخ جهانگشای» و سوبادای بنا به «جامع التّواریخ».

۲۷۲- در خصوص قوم آلان رجوع شود به صفحه ۱۷، حاشیه ۱.

۲۷۳- قیچاق یا قیچاق اسم قومی بوده از اقوام ترک که در آسیای مرکزی بین جبال اورال و رودخانه ولگا و مخصوصاً در خانات قدیم خوقند (ایالت کنونی فرغانه) مسکن داشتند و به‌مناسبت آنها نواحی مذکور یعنی قسمت جنوبی شرقی روسیه معروف به «دشت قیچاق» گردید.

۲۷۴- رجوع شود به صفحه ۷ حاشیه ۱۰.

۲۷۵- چوچی (یا توشی برحسب «تاریخ جهانگشای») ارشد پسران چنگیزخان بود و از طرف پدر حکومت دشت قیچاق و روس و ممالک مجاور را یافته و مأمور فتح آنها گردیده بود، ولی چون در حیات پدر درگذشت (شش ماه پیش از چنگیزخان) پسر وی باتو جانشین او گردیده و ممالک مزبوره را فتح کرده و بعدها خود در آن سرزمین سلطنتی تشکیل داد.

۲۷۶- جامع‌التّواریخ جلد ۲، صفحه ۴۳.

۲۷۷- مقصود از این لفظ «کلر» که در تاریخ جهانگشای «همه جا «کلار» مسطور است ظاهراً باید همان لفظ لهستانی «کول» باشد که به‌معنی پادشاه است و متن فوق «جامع‌التّواریخ» نیز به‌طور صریح دلیل این معنی است و به‌خوبی می‌رساند که این کلمه دلالت بر پادشاهانی می‌نموده نه بر قومی، چنانکه از متن «تاریخ جهانگشای» که صحبت از «اقوام قیچاق و کلار» (جلد ۱، صفحه ۱۵۷) و «خیل کلار و باشگرد» [که در چهار نسخه که مأخذ تصحیح بوده «خیل کلار باشگرد» بدون واو عطف بوده] (جلد ۱، صفحه ۲۲۵) - می‌نماید، ممکن است چنین اشتباهی تولید شود اگر چه در خود «تاریخ جهانگشای» نیز بعضی نکات تا حدی دلالت بر امکان صحّت ادّعی ما دارد و بعلاوه در «جامع‌التّواریخ» - جلد ۲، صفحه ۵۵ - بالصّراحه مذکور است که «... ولایات... بستد و کرل پادشاه آن ممالک تا کنار دریا بدوانید».

۲۷۸- جامع‌التّواریخ، جلد ۲، صفحه ۴۳ - ۴۴.

۲۷۹- باتو پس از فتح روسیه شمالی به‌روسیه جنوبی قشون کشید و شهر کیف را در ۱۹ جمادی‌الاولی سنه ۶۳۸ گرفته و از آنجا عطف عنان به‌سوی لهستان نموده و از آنجا نیز به‌طرف مجارستان روان گردیده و در همه جا فتح و ظفر نصیب وی بود، ولی چون خبر وفات اوکنای قاآن پسر و جانشین چنگیزخان که در ۵ جمادی‌الآخر سنه ۶۳۹ درگذشته بود به‌وی رسید مجبور به‌مراجعت به‌اردوگاه خویش گردید و در اواخر سال مزبور به‌طرف دشت قیچاق روان گردید.

۲۸۰- جامع‌التّواریخ، جلد ۲، صفحات ۴۴ - ۴۷.

۲۸۱- تاریخ جهانگشای، جلد اول، صفحه ۲۲۴ - ۲۲۵.

۲۸۲- از آنجمله «تاریخ سلطنت روسیه» تألیف کارامازین - *Nikolai Mich. Karamzin* - که در ۱۲ جلد است و به‌آلمانی و به‌فرانسوی هم ترجمه شده است. و «تاریخ مغولها» تألیف دوسون - *D'Hosson* - و مخصوصاً «تاخت و تاز مغول در اروپای مرکزی در سنوات ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ میلادی» تألیف گوستاو استراکوش گراشمان که به‌زبان آلمانی است و بیشتر راجع به‌لشکرکشی مغولهاست در لهستان و در مهن (اتریش) و در مجارستان.

*Gustav Strakosch - Grassmann: Der Einfall der Mongolen in Mitteleuropa in den Jahren 1241, Innsbruck, 1893*

Tschernikof- ۲۸۳

Sandomir- ۲۸۴ واقع در جنوب لهستان در ساحل رودخانه ویستول.

Liegnütz- ۲۸۵

۲۸۶- برای تفصیلات در این خصوص رجوع شود به‌کتاب مذکور در فوق «تاخت و تاز مغولها در اروپای مرکزی». کتاب مذکور دارای نقشه نفیسی است که خط سیر دسته‌های مختلفه قشون مغول را در خاک اروپای شرقی با تعیین اسم سرکردگان و روز و ماه و سال رسم کرده است.

۲۸۷- نسخه بدل مکرقان.

۲۸۸- این کلمه که در جای دیگر جامع‌التّواریخ اولای تیمور نوشته شده عبارت است از شهر

روسی ولادیمیر مشهور (رجوع شود به‌حاشیه ۱ از صفحه ۵۴، جلد ۲ جامع‌التّواریخ).

۲۸۹- جامع التواریخ، جلد ۲، صفحه ۵۴-۵۶.  
Novgorod-۲۹۰

Al. Rambaud: Histoire de la Russie, Paris 1906, P. 130. -۲۹۱

۲۹۲- وجه تسمیه «آلتون اردوه» را م. رمزی مؤلف «تلفیق الأخبار و تلیق الآثار فی وقایع قزان و بلغار و ملوک التتار» (جلد ۱، صفحه ۳۶۴) از قرار ذیل می‌نویسد: چنگیز خان پس از مرگ پسرش چوچی دو پسر ارشد وی باتو و آورده را پیش خود خواند و بهر کدام از آنها خرگامی بخشید. خرگاه باتو کبود بود و مال آورده سفید و چون خرگاه به زبان مغولی «اوردا» بود آن قسمت از دشت قپچاق که در دست باتو بود (میمنه دشت قپچاق) مشهور شد به «گورگ اوردا» یعنی «خرگاه کبود» و قسمت دیگر از دشت قپچاق (میسره آن) که در دست آورده بود مشهور شد به «آق اوردا» یعنی «خرگاه سفید» و رویهمرفته دشت قپچاق را «آلتون اردوا» گفتند یعنی «خرگاه طلائی» و ظاهراً لفظ «اردوه» که به معنی لشکرگاه شده اصلاً به معنی خیمه و خرگاه بوده.  
۲۹۳- پادشاهان آلتون اردو در عهد سلطنت سه جانشین اول چنگیز یعنی اوکسای قآن (۶۲۴-۶۳۹) و کیوک خان (۶۴۲-۶۴۴) و مونکا قآن (۶۴۸-۶۵۵) هنوز بالتامام مستقل نبودند، ولی در عهد قویلی قآن (۶۵۸-۶۹۳) پادشاهان مزبور یکباره مستقل شدند (سنه ۶۵۸).  
۲۹۴- «تاریخ روسیه»، صفحه ۲۳۸.

۲۹۵- «تاریخ عمومی» تألیف لایس، جلد ۲، صفحه ۷۹۰.

۲۹۶- Giovanni Piano Carpini مشهور به Jean du Plan Carpin از طرف پاپ روم ایونسان چهارم (۶۴۰-۶۵۲) - Innocent IV - به سفارت به سرای قراقورم رفت و در خصوص مشاهدات خود در خاک مغول دو کتاب نوشته یکی موسوم به «کتاب راجع به تاتارها» - Liber Tatarorum - و دیگری موسوم به «تاریخ مغول» - Historia Mongolorum - که بعدها در سنه ۱۲۵۵ (۱۸۳۹ میلادی) در جلد چهارم "Recueil de voyages et de memoires" از طرف «انجمن جغرافیائی» در پاریس طبع شده است.

Innocent IV -۲۹۷

۲۹۸- Iaroslav شهر و ولایت معتبری است در شمال شرقی مسکو.

۲۹۹- «تاریخ روسیه»، صفحه ۱۳۹.

۳۰۰- مقصود جمعه‌الآلام است که روز وفات حضرت مسیح می‌باشد (به عقیده نصاری) که در اوایل بهار بین ۲۰ آذار ماه و ۲۳ نisan ماه رومی واقع می‌گردد.

۳۰۱- «تاریخ روسیه»، صفحه ۱۳۹-۱۴۰.

۳۰۲- ایضاً، صفحه ۱۴۰-۱۴۲.

۳۰۳- Dmitri Donskoi

Kulikovo -۳۰۴

۳۰۵- از آن جمله در زمان سلطنت دمتری (۷۶۴-۷۹۱) راهبی ایتن (Etienne) نام اولین کلیسا را در روسیه بنا نهاد و بُتهای وِپیل (Voipel) و «پیرزن» را در هم شکست و مدارس چند باز نمود. از طرف دیگر روسیه به توسط جنوائنها (اهالی جنوا در ایتالیا) که در شبه جزیره قریم در شهر کافا (Kaffa) و در آزوف (azof) رحل اقامت افکنده بودند با اروپای غربی کم‌کم دارای روابطی شده بود و بعضی از آثار تمدن در آنجا ظهور می‌نمود، مثلاً روسیه که تا آن زمان دارای مسکوکاتی نبود و معاملات در آنجا فقط به توسط پوست خز (کونیس = Konnis) به عمل می‌آمد سکه‌های نقره و مسین زد که نقش آنها یک سوار بود و مقارن همان اوقات در سنه ۷۹۱ اولین بار در قشون روس

توب استعمال شد [تاریخ روسیه، صفحه ۱۷۶].

۳۰۶- م. رمزی مؤلف «تلفیق الأخبار و تلیق الآثار فی وقایع قزان و بلغار و ملوک التتار» (جلد اول، صفحه ۶۵۸) می‌نویسد که فاضل شهاب‌الدین مرجانی در «مستفاد الأخبار» [ترکی، طبع قازان، سنه ۱۳۰۶] اسم پدر سیداحمدخان را کچی احمدجان و حاج عبدالفقار افندی قریسی در «عمده‌الأخبار» جلال‌الدین خان ذکر نموده‌اند، ولی به عقیده مؤلف عالم مذکور اصح همان کچی محمدخان است.

۳۰۷- باید دانست که معلوم می‌شود فتح باب روابط سیاسی بین روس و ایران مدتی پیش از افتتاح روابط بین روس و عثمانی شده است، چه اولین سفیری که از روس به عثمانی رفته در سنه ۹۰۱ یا ۹۰۲ (۱۴۹۶ میلادی) بوده و این سفیر موسوم بوده به میخائیل پلچو (Michail Andreevitch Pletchev) و اولین وزیر مقیم روس در اسلامبول مدتی طویل بعد از آن یعنی در سنه ۱۱۱۲ یا ۱۱۱۳ (۱۷۰۱ میلادی) بوده و وزیر مقیم مذکور موسوم بوده به پتر تولستونی (Peter Andreevitch Tolstoi) [سیاست شرق روسیه در ظرف دو قرن اخیر] طبع اشتوتگارت، سنه ۱۴۱۳ میلادی، صفحه ۷۶ - Hans Uebersberger: Ruslands Orientpolitik in den letzten zwei Jahrhunderten. Stuttgart, 1913, S. 76 کارامزین مورخ روسی سابق الذکر اسم اولین سفیر مشارالیه روس به عثمانی میخائیل پلچو - Michel Plestchéief - می‌نویسد و می‌گوید وی از طرف ایوان سوم پادشاه روس حامل نامه‌ای برای سلطان عثمانی بایزیدخان دوم (۸۸۲-۹۱۸) بود که تاریخ آن ۳۱ اوت سنه ۱۴۹۲ میلادی (۷ ذی‌القعدة سنه ۸۹۷) بوده است. ۳۰۸- در این خصوص رجوع شود به فصل ۵۷ از کتاب «سیاحت ونیزها در ایران» که به زبان انگلیسی به طبع رسیده است.

Travels of Venetians in Persia, édité par la société "Hakluty".

۳۰۹- فرانسوی این کلمه «دژ» است (Doge) و اصل این کلمه لاتینی است و «دوکس» = Dux می‌باشد که به معنی رئیس است و کلمه «دوک» هم از همین لفظ می‌آید.

۳۱۰- Consiglio da Pregadi

Caterino Zeno -۳۱۱

Nicolo Crespo -۳۱۲

Calo Johannes -۳۱۳

۳۱۴- طربزون که اصل طرابزوس (Trapezus) نامیده می‌شد در ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح بنا نهاده شده و بعدها که رومها در قسطنطنیه تشکیل سلطنت دادند نواده آندرونیکوس اول امپراطور روم شرقی (۵۷۹-۵۸۲) موسوم به آکسیوس کومنینوس (Alexios Komnenos) در سنه ۶۰۰ هجرت در ولایت طربزون و ولایات حوالی آن و حتی شبه جزیره قریم سلطنت مستقلی تشکیل داد که پایتخت آن طربزون بود و آخرین امپراطور آن مملکت که موسوم بود به داود کومنینوس در اوایل سال ۸۶۶ مجبور شد تسلیم سلطان محمدخان ثانی گردد و سال بعد از آن با کسانش در ادرنه به قتل رسید.

۳۱۵- Josafa Barbaro

۳۱۶- P. M. Sykes: A History of Persia, London 1915. Vol. II. P. 221-222

۳۱۷- Ambrosio Contarini پسر بندتو - Benedetto

۳۱۸- اصل این موسوم است به: Ambrosius Contarenus viaggi fatti de Wenenia

allo Tana in Persia و در جزو چندین کتاب دیگر راجع به ایران به اسم "Perum"

"Persicarum Historia" در سنه ۱۵۵۱ میلادی در فرانکفورت (آلمان) به طبع رسیده است و یک قسمت از این کتاب به زبان انگلیسی ترجمه شده موسوم به "Travels to Tana and Persia" by Josafa Barbaro and Ambrogio Contarini در سنه ۱۸۷۱ میلادی در لندن به چاپ رسیده و همین ترجمه انگلیسی مأخذ نگارنده در مطالب مذکور در متن است. شرح مختصر سیاحت کونتارینی به زبان فرانسه نیز در کتابی که به اسم «سیاحت‌هایی که در قرون ۱۲ تا ۱۵ میلادی مخصوصاً در آسیا به عمل آمده» و در سنه ۱۷۳۵ میلادی در لاهه به طبع رسیده هم موجود است (در جلد اول، صفحه ۳۸ - ۳۹).

۳۱۹ - Massoubey (۴)

۳۲۰ - Bartholomeo Liompar'lo

۳۲۱ - Augustin

۳۲۲ - Slavonien

۳۲۳ - مقصود همان یوسف بزبرو سفیر سابق الذکر و نیز است که قبل از کونتارینی به ایران آمده بود.

۳۲۴ - Ducat - سکه‌ای بود طلائی که اولین بار در ونیز به سکه رسید و قیمت آن اندکی کمتر از نیم لیره انگلیسی بود.

۳۲۵ - (Frère Louis) Friare Ludowico du Bologna

۳۲۶ - یعنی دوک (امیر) مملکت بوژگونی - Bourgogne - و بوژگونی اسم یکی از ایالات مشهور شرقی فرانسه است که در نیمه دوم قرن هشتم هجرت دارای امرای تقریباً مستقلی گردید که آخرین آنها در سنه ۸۸۱ وفات نمود. امیری که در عهد اوزون حسن در آنجا حکمرانی داشت موسوم بود به شارل متهور (Charles le Téméraire) که امیر جنگجو و توانائی بود و از سنه ۸۷۱ تا ۸۸۱ سلطنت نمود و آخرین امیر مستقل از «دودمان بوژگونی» - Maison de Bourgogne - بود.

۳۲۷ - چون سایگس در «تاریخ ایران» خود (جلد ۱، صفحه ۲۵۱) کلمه *tolipan* را که ظاهراً *tolumbanti* هم تصحیفی است از آن دستار "Turban" ترجمه نموده ما نیز اقتداءً به ۴۴۴ همین معنی را به کلمه مزبور دادیم.

۳۲۸ - در اصل «سیاحت‌نامه» کنتارینی که چنانکه گذشت (صفحه ۵۰، حاشیه ۵) در فرانکفورت به طبع رسیده، در فصل سوم که در صفحه ۴۹۷ شروع می‌شود از مارکو روفو سخن می‌راند و در آنجا (صفحه ۴۹۸) اسم و سمت او را چنین ذکر می‌کند "Marcus Ruffus" "Mosconic Principis legatus" ولی در ترجمه انگلیسی کتاب مذکور ظاهراً به مناسبت شباهتی که در رسم الخط لاتینی قدیم بین حرف *ro* موجود است اسم سفیر روس را مارکو روسو "Marco Rosso" نوشته (صفحه ۱۳۶) ولی چون مورخین دیگر از قبیل کارامزین سابق الذکر و غیره همان مارکو روفو ضبط کرده‌اند اینجا نیز هم‌طور ذکر گردید.

۳۲۹ - Mare Ruffo

۳۳۰ - Officier du grand prince. et gree ou italien d'origine

۳۳۱ - M. Karamsin: Histoire de l'Empire Russe: traduite en francais par St. Thomas et Jauffret en 8 volumes, Paris 1819 - 20.

۳۳۲ - یعنی به توسط سیاحت‌نامه کونتارینی سابق الذکر.

۳۳۳ - بزبرو سفیر سابق و نیز در ایران در همانجا ماند و تا مدتی پس از آن هم در ایران بود.

۳۳۴ - Mingrelie (خاک هزارچشمه) قسمت غربی جنوبی قفقاز واقع در ساحل دریای سیاه که در قدیم دارای حکومت مستقلی بود و بعدها به ایران تعلق گرفت و پس از آن در سنه ۱۲۱۵ در تصرف روس درآمد و جزو حکومت نشینی کوتائیس گردید.

۳۳۵ - مقصود از فاسو بندر کنونی پوتلی است که در ساحل دریای سیاه در مصب رودخانه ریون (Rion) واقع است. اسم این شهر و هم اسم رودخانه مذکور در قدیم فازیس (Phasis) بوده است و چون فرقاوول را اولین بار از همین شهر به اروپا آوردند به همین مناسبت آن مرغ را هم عموماً در اروپا «فازان» می‌نامند.

۳۳۶ - چنانکه در پیش گذشت کاسا (که تانارها کاسه می‌نامیدند) همان فیودوسیای (Feodosia) کنونی است که در شبه جزیره فریم واقع است. فیودوسیا هم همان تودوزیاست که از جمله مستملکات یونانیانی که در سواحل جنوب شرقی و جنوبی دریای سیاه سلطنتی داشتند بود و بعدها بعد از آنکه بدست پادشاه مملکت بوسفوروس موسوم به لوکن (Leukon) افتاد به تدریج توسعه یافته و بندر تجارتی مهمی شد ولی از تواریخ معلوم می‌شود که در سنه ۱۳۱ پس از میلاد مسیح ویران و خراب شده بوده است. بعدها در همان محل قصه کاسا بوجود آمد و مدتها پس از آن در سنه ۶۶۰ بالندو دوریا (Baldo Doria) نامی از اهالی جنوا (ایتالی) در همان حوالی کاسا شهری بنا نهاد و آن را هم کاسا نام نهاد و شهر مزبور بزودی وسعت و شهرت بسیار یافت. بعدها در عهد سلطان محمد خان دوم شهر مزبور به غدر و خیانت به دست عثمانیها افتاد (۲۹ محرم سنه ۸۸۰ = ۴ ژوئن ۱۴۷۵ میلادی). در سنه ۱۱۸۵ روسها آنجا را تصرف نمودند و در سنه ۱۱۸۸ رسماً ضمیمه مملکت روس گردید.

۳۳۷ - Cyropolis

۳۳۸ - در سیاحت‌نامه کونتارینی (صفحه ۱۵۱ - ۱۵۲) مذکور است که شهر «حاجی طرخان» متعلق است به سه پسر و یک برادر امپراطور (خان سرای) حایه تانارها که در دشت چرکستان و در خاک دونا سلطنت دارد. سه برادر مذکور زمستان را در حاجی طرخان گذرانده و در تابستان به چراگاه می‌روند... امیر شهر که اسمش قاسم خان است هر سال سفیری به مسکور می‌فرستد، ولی در حقیقت مقصود او در این کار فقط جلب تحف و هدایاست... قاسم خان به امپراطور تاتار در مخاصمه است و ادعای امپراطوری دارد...»

۳۳۹ - کونتارینی اسم این سفیر را انشیولی (Anchioli) می‌نویسد (صفحه ۱۵۱) که ظاهراً اسم مرکبی بوده که قسمت دوم آن «اوغلی» بوده، ولی بر نگارنده معلوم نشد مقصود از قسمت اول آن چه بوده است.

۳۴۰ - Hydromel

۳۴۱ - Karamsin: Histoire de l'Empire Russe. V. 6. P. 116. همین مورخ در جلد ۷ کتاب خود (صفحه ۲۰۰ - ۲۰۱) مطلب نفیس ذیل را می‌نویسد که چون راجع به رفت و آمد سفرا بین ممالک مشرق زمین و روسیه در آن زمان بود ذکر آن را بی‌فایده ندیدیم. مورخ مذکور در ذکر وقایع سلطنت واسیلی ایوانویچ (۹۱۰-۹۳۹) پسر و جانشین ایوان سوم سابق الذکر می‌نویسد که بابر (ظهیرالدین محمد بن عمر شیخ میرزا) مؤسس سلسله بابریه در هندوستان در موقعی که به هندوستان دست یافت (۹۳۰-۹۳۲) خواست سفیری به مسکو بفرستد و برای تهیه زمینه این کار نامه‌ای به امپراطور روس واسیلی سابق الذکر نوشته و با یکی از بزرگان مملکت موسوم به حاجی حسین یا خواجه حسین (Khessee-Qussein (sir)) به مسکو فرستاد و بنا بر آن نامه از امپراطور درخواست می‌نمود که میان دو مملکت قراری در رفت و آمد سفرا نهاده شود. امپراطور

حاجی (یا خواجه) حسین را به خوبی پذیرفته و مطالب او را قبول نمود، ولی چنانکه در تاریخ وقایع (Chronique) مذکور است امپراطور بابر را برادر نخواند، چون نمی دانست مشارالیه واقعا پادشاه بالاستقلال هندوستان است یا مدیر (Administrateur) آن مملکت.

حالا که صحبت هند در میان آمد شاید بی‌موقع نباشد از مطلب نفیس و خواندنی دیگری نیز مختصراً ذکری بنمائیم مخصوصاً که مطلب مزبور با تاریخ ایران نیز مستقیماً مربوط است؛ مورخ روسی سابق‌الذکر در ذکر وقایع سلطنت ایوان سوم (۸۶۷-۹۱۰) که ذکر آن در پیش گذشت می نویسد که کمتر کسی می داند که افتخار یکی از قدیمترین سیاحت‌هایی که اروپائیان در هندوستان نموده‌اند به روسیه تعلق می گیرد، چون همانا در سنه ۸۷۵ یک نفر روسی ارتاناز نیکیتین (Arthanase Nikiitin) نام به قصد تجارت به دکن و گلکنند (واقع تقریباً در دو فرسخی غربی حیدرآباد) سیاحت نموده و شرح سیاحت خود را نوشته است. مشارالیه از راه ایران و جزیره هرمز به هندوستان رفته و در خصوص باکو که وی باکا نوشته می گوید «در آنجا یک آتشی می سوزد که هیچوقت خاموش نمی شود» و در مورد ذکر جزیره هرمز می گوید «این جزیره وعده گاه همه ملل است و از همه جا به آنجا مال‌التجاره می آورند و در آنجا همه محصولات دنیا دیده می شود، ولی گمرک که ده یک از همه واردات است خیلی کم‌شکن است». مسافرت وی شش سال طول کشید، ولی در موقع مراجعت پادشاهای عثمانی قسمت عمده مال‌التجاره‌ای را که از هند آورده بود از او گرفتند. سیاح مشارالیه در موقع صحبت از کجرات و قسمی از هندوستان که وی در آنجا سیاحت نموده است می نویسد: «این قسمت از هند در تحت سلطنت خراسانیهاست و سلطان آنها بیست ساله است... و سیصد هزار سرباز دارد و اگر چه مردم هند خیلی فقیرند، ولی اعیان خراسان خیلی متمولند و همیشه در تخت روانهای تفره حرکت می کنند و در جلوی آنها سواره‌ها و شیپورچپها و غیره روانند. در شکار سلطان با ده هزار نفر سوار و پنجاه هزار پیاده و دویت فیل و با یراقهای مجلل و صد میمون و صد نفر بانوان حرمسرا حرکت می کند. در موقع جنگ فیل زیاد به کار می برند و بدهن آنها شمشیر می بندند و بر پشت هر کدام از آنها دوازده نفر با توپ سوار است. سوارها تمام خراسانی هستند، ولی پیاده نظام هندی است». /کارامزین: «تاریخ سلطنت روس» جلد ۶، صفحات ۴۵۶-۴۵۸.

۳۴۲. Kreml که در زبان مغولی به معنی قلعه مستحکم است بنای قدیمی شهری است در مسکو که به امر پادشاه روس ایوان اول (۷۲۸-۷۴۰) که اوین بار مسکو را مقر حکمرانی روسیه نمود بنا شده است.

۳۴۳. «تاریخ سلطنت روسیه» جلد ۷، صفحه ۲۷۹-۲۸۰. در خصوص پذیرائی سفرا در روسیه قدیم تفصیلات بسیار نفیسی نیز در کتاب «سیاحت‌نامه در خاک مسکو و خاک تاتارها و ایران» تألیف آدم اولیاریوس که کتابدار امیر مملکت قدیم هولشتین (در جنوب دانمارک و شمال آلمان) بوده و یا سفارتی که امیر مذکور در سنه ۱۰۴۳ برای قراردادی در خصوص تجارت ابریشم به ایران فرستاد همراه بود موجود است و از آن جمله می نویسد که سفرا دست قیصر را می بوسند، ولی این امتیاز مخصوص سفرا و ایلیچیان مسیحی است و الا دیگران یعنی ترکها و ایرانیها و علی‌الخصوص تاتارها، از این امتیاز محروم هستند. در تاریخ مذکور مبلغی که از خزانه روس برای مصارف یومیّه به سفرا داده می شده عبارت بوده است از ۲ منات و ۵ کوپک در روز. درباریان روس کلاههای پوستی خیلی بلندی داشته و فقط در موقعی که اسم پادشاه تلفظ می شد از سر برمی داشتند. - Adam Olearius: Voyage de Moscovie, de Tartarie de de Perse, Amsterdam 1727, P.39 et suivantes. در همین کتاب صورتی نیز از مجلس پذیرائی سفرا

در حضور قیصر موجود است.

۳۴۴. Karakoutchoum (تاریخ عمومی فرانسه تألیف لایوس، جلد ۴، صفحه ۶۶۴).

۳۴۵. Ghiréi / «تاریخ روسیه» صفحه ۱۹۳. ولی در خصوص وجه تسمیه کلمه «گرای» که به سلسله پادشاهانی که مدت سه قرن (از قرن نهم تا دوازدهم) در شبه جزیره قریم سلطنت کردند داده شده آراء مورّخین مختلف است و می توان گفت که وجه تسمیه مزبور هنوز مجهول است و بر حسب روایات محلی لّله و مرپی (اتالیک) مؤسس سلسله مزبور که موسوم بوده به حاجی گرای بن غیاث‌الدین بن تاش تیمور و اولین مسکوکات او دارای تاریخ سنه ۸۴۵ است از ایل گرای بوده (این ایل هنوز هم به اسم ایل «گرای» در آسیای وسطی معروف است) ولی احمد وفیق پاشا (متوفی در سنه ۱۳۰۸) در کتاب لغت خود موسوم به «لغات عثمانیه» (صفحه ۱۰۴۳) بدون تعیین مأخذ می نویسد که «گرای» کلمه ایست مغولی به معنی «مستحق، شایسته، احق». حاجی گرای که مؤسس این سلسله است معلوم نیست که قصدش آن بوده که این عنوان را به جانشینان خود بدهد و در بین پسران او تنها منگلی که نه جانشین و نه پسر ارشد او بود مشهور به منگلی گرای بوده است، ولی از منگلی گرای به بعد تمام پادشاهان و امرای مزبور این اسم را نیز به اسم شخصی خود افزودند. پس از آنکه در سنه ۸۸۰ عثمانیها به شهر کافا واقع در شبه جزیره قریم دست یافتند، اگر چه اسماً تمام قریم در تحت سلطنت عثمانی درآمد، ولی در حقیقت سلطنت واقعی عثمانی فقط منحصر به سواحل جنوبی شبه جزیره مذکور بود و خود امرای گرای در بقیه ملک خود در تحت تبعیت عثمانی مستقل ماندند، ولی روابط بین پادشاه عثمانی که در کافا اقامت داشت و خوانین مذکور معلوم نبود از روی چه اساسی است تا آنکه در زمان اسلام گرای دوم (۹۹۲-۹۹۶) رسماً در خطبه جمعه اسم سلطان را بنا شد قبل از اسم گرای بیاورند، ولی سکه باز به اسم خود خوانین مذکور باقی ماند. اولین پادشاهان این سلسله (حاجی گرای و نوردولت و منگلی گرای که قبل از استیلای عثمانی به قریم سلطنت نمودند) در مسکوکات خود خویشان را سلطان می نامیدند. بعضی از خوانین مذکور بر وسعت مملکت خود خیلی افزودند، چنانکه سرحد شمال خاک خود را تا مسکو و سرحد مشرق خود را تا سواحل رودخانه ولگا و دریای خزر رساندند. شبه جزیره قریم اولین بار در سنه ۱۱۴۹ موقتاً از طرف روسها گرفته شد، ولی در سنه ۱۱۸۵ یکباره آن را فتح نموده و دیگر آنجا را تخلیه نمودند، اگر چه به موجب عهدنامه‌هایی که در سنه ۱۱۸۸ و ۱۱۹۳ با عثمانیها بستند قرار شده بود که قریم را تخلیه نموده و خود تاتارهای مقیم آن سرزمین به میل خود یک نفر را انتخاب کنند که پادشاه بالاستقلال باشد و مستقل از روس و عثمانی سلطنت نماید. عاقبت در سنه ۱۱۹۷ روسها قریم را رسماً ضمیمه قلمرو مملکت روس نموده و سلطنت خوانین گرای یکباره پایان یافت و آخرین این خوانین موسوم به بختی گرای در رمضان سنه ۱۲۱۵ در جزیره میدلی (میتیلن - Mytilène) واقع در سواحل خاک عثمانی در حدود از میر وفات نمود (داائرةالمعارف اسلامی فرانسوی) در ماده گرای - Girey.

۳۴۶. در خصوص ائل و خزر رجوع شود به قسمت اول از این کتاب، صفحه ۷، حاشیه ۷ و مخصوصاً به ضمیمه ۷ از ملحقات قسمت مزبور از کتاب، صفحه ۳۸-۳۹.

۳۴۷. در خصوص بلغار رجوع شود به قسمت اول این کتاب، صفحه ۷ حاشیه ۱۰.

۳۴۸. در خصوص سرای رجوع شود به صفحه ۴۶ سطور ۳۱-۳۳، صفحه ۴۷ سطور ۱-۲.

۳۴۹. «تاریخ روسیه» سابق‌الذکر صفحه ۲۲۳.

۳۵۰. در سیاحت‌نامه کنتارینی سابق‌الذکر اسم مادر شاه اسمعیل را مارتا - Martha -

می نویسد و می گوید مارتا از مزاجت اوزون حسن و دیشینا - Despina - دختر طوماس نامی

به عمل آمده و دیشینا از روم آمده بود که با دوک مسکو عروسی نماید.  
 ۳۵۱- Dorn: Versuch einer Geschichte der Schirwanschahe. S. 60 - 63. در همین کتاب (صفحه ۶۳) مذکور است که شاه اسمعیل جسد پدرش را پس از بیست و دو سال که در طبرسران مدفون بود در آورده و به اردبیل آورده در مقبره خانوادگی خود به خاک سپرد.  
 ۳۵۲- خود یعقوب بیگ در سنه ۸۹۶ وفات نمود.  
 ۳۵۳- Anthony Jenkinson  
 ۳۵۴- ایوان مخوف اولین شاهزاده مسکو است که عنوان امپراطوری (تسار) یافت (در سنه ۹۵۴).  
 ۳۵۵- صوفی اسمی است که در اروپا اغلب به پادشاهان صفوی می دهند.  
 ۳۵۶- مقصود از هیرکانی دشت گرگان و استرآباد و قسمت عمده مازندران است و اصل کلمه گرگان هم از همین کلمه هیرکانی می آید (رجوع شود به قسمت اول از همین کتاب، ملحقات، ضمیمه ۵، صفحه ۳۶).  
 ۳۵۷- مقصود کرمان است.  
 ۳۵۸- مقصود از این کلمه اهالی مملکت مازگو است که فرنگیها مارگیانا می نامند و مازگو که در کتیبه بیستون (باغستان) سه بار ذکر آن شده است (در آوستا مورو مذکور است) عبارت از سرزمینی بوده است که واقع بوده در مشرق مملکت پارث (پارتاواوی قدیم) و مغرب بلخ (باکتری قدیم) و تقریباً در محل ترکستان افغانی حالیه و اسم این سرزمین مشتق از اسم رودخانه ای بوده که در آن جاری و موسوم بوده است به «رودخانه مارگوس» که همان رودخانه مرغاب بوده و خود کلمه مرغ هم از آن مشتق است و سرزمین مذکور به مناسبت مرغان و پرندگان زیادی که داشته بدین اسم موسوم شده بوده است. (Carl Ritter: die Erdkunde von Asien, Berlin 1838, Bd. XIII, S. 235). می آید که از همان لفظ «مرغو» متفرع است، چنانکه در زبان هزوارش و پارسی نیز شیه همین لفظ به معنی مرغ موجود است (در هزوارش و در پارسی مرو = Keil-inschriften, Leipzig 1862. S. 212 - 213)  
 ۳۵۹- Jonas Hanway: Historical account of British Trade over the Caspian. Vol. 1, Ch. II.  
 ۳۶۰- Richard Chancellor  
 ۳۶۱- سایکس در «تاریخ ایران» خود (جلد ۲، صفحه ۲۵۰) می نویسد که ایوان مخوف را از جنکینسن خوش آمده و در سنه ۹۶۶ او را به سمت ایلچیگری خود روانه بخارا نمود و مشارالیه به همراهی سفر ایران از راه رود وُلگا و حاجی طرخان و دریای خزر روانه مقصود گردید و او اولین انگلیسی است که در روی رودخانه وُلگا روان گردیده و بخارا و خیره را دیده است. مشارالیه در آنجا در سنه ۹۹۷ تدارکات خان اوزبکها عبدالله خان را مشاهده نمود که می خواست اولین بار به قصد تاخت و تاز به خراسان هجوم بیاورد.  
 ۳۶۲- Richard Johnson  
 ۳۶۳- Robert Johnson  
 ۳۶۴- شرح «شرکت مسکو» و هیئتهائی که از طرف شرکت به بخارا و نقاط دیگر فرستاده شدند از روی کاغذها و نوشتجاتی که از عمال شرکت در دست بوده به شکل کتابی موسوم به «اولین مسافرت در روس و ایران» به انگلیسی چاپ شده است. Anthony Jenkinson: Early

۲۲۱۱ Voyages and Travels to Russia and Persia, 2 Vol. 1886 (Hakluyt Society).  
 ۳۶۵- 4 - Curzon: Persia and the Persian Question - Vol. 2. P. 533  
 ۳۶۶- بدتر از این آنکه وقتی جنکینسن کافر را با کمال حقارت و نفرت از دربار بیرون کردند یک نفر با مجموعه ای پر از خاک در دست عقب او روان گردید که از حضور شاه پهناسب تا در خانه هر کجا جنکینسن قدم می گذارد برای تطهیر در آنجا خاک می ریخت (به نقل از سایکس از سیاحتنامه جنکینسن / «تاریخ ایران» جلد ۲، صفحه ۲۵۲).  
 ۳۶۷- Thomas Alcock  
 ۳۶۸- Richard Chenie  
 ۳۶۹- جنکینسن در کتاب سابق الذکر خود از عبدالله خان بسیار توصیف می نماید و می نویسد که وی اگر چه کوتاه قد بود، ولی آدم بسیار باوقار و خوش قیافه ای بود و لباس وی زربفت بود و مروارید دوزیها داشت و بر سر دستاری داشت که در طرف چپ او جیفه ای دیده می شد که عبارت بود از یک پرویک برگ طلائی مرصعی (به نقل از «تاریخ ایران» تألیف سایکس، جلد ۲، صفحه ۲۵۱).  
 ۳۷۰- Arthur Edwards  
 ۳۷۱- «شرکت مسکو» در مدت ۲۰ سال از ۹۶۹ تا ۹۸۹ که منحل شد شش بار هیئت به ایران فرستاد، ولی شرح و تفصیل آنها در اینجا بیشتر از آنچه مذکور گردید خارج از موضوع خواهد بود و از آن صرف نظر شد.  
 ۳۷۲- Feodor Iwanowitsch  
 ۳۷۳- Boris Godunow Feodorowitsch  
 ۳۷۴- Boyard  
 ۳۷۵- در کتاب روسی راجع به روابط ایران و روس در زمان شاه عباس کبیر که ذکر آن در ذیل خواهد آمد همه جا اسم این سفیر را عندی بیگ نوشته جز در یک دو محل (از قبیل صفحه ۱۲۵ و ۱۲۹) که هادی بیگ نوشته شده و صحیح هم باید همان هادی بیگ باشد.  
 ۳۷۶- باید دانست که پس از آنکه شیخ حیدر پدر شاه اسمعیل صفوی در سنه ۸۹۲ قشون به در بند کشید و از عهده فتح آن بر نیامد، پسر وی شاه اسمعیل مؤسس سلسله سلاطین صفوی در سنه ۹۱۵ در بند و شیروان را گرفت و از آن پس معلومات ما در باره در بند خیلی کم است، همینقدر می دانیم که سلطان در بند که از طرف پادشاهان صفوی منتخب می گردید همواره در تحت تبعیت خوانین شیروان بوده است، تا آنکه در سنه ۹۸۶ اوزمور عثمان پاشا قشون بدانجا کشیده و در بند بود. باکو نیز پس از آنکه در سنه ۹۰۶ به تصرف شاه اسمعیل درآمد بعدها در سنه ۹۹۱ به دست قشون عثمانی افتاد و در دست آنها بود تا سنه ۱۰۱۵ که دوباره شاه عباس کبیر آن را فتح نمود و پایه اقتدار ایرانیان را در آنجا محکم نمود. وعده های شاه محمد را راجع به بخشیدن باکو و در بند به روس باید ناشی از ضعف و ناتوانی پادشاه مزبور دانست که می خواست در مقابل عثمانیها پای رقیب و حریف تازه ای را نیز در میان بیاورد و این فکر و خیال درباریان ایران در واقع عاقلانه نیز بود، چه ایرانیان در آن زمان نمی توانستند پیش بینی کنند که وعده های آنها به روس در باره در بند و باکو عاقبت منجر خواهد شد به قشون کشی پطر کبیر بدان نواحی و به فتوحات وی و جانشینان او در آن سرزمین.  
 ۳۷۷- این کتاب دلکش نفیس که به زبان روسی در دو جلد در پترسبورگ به طبع رسیده است

توضیحات

تماماً به دست‌یاری ویسیلوووسکی - *N. J. Wesselowski* - نامی از روی اسناد رسمی که در «آرشپو» روس موجود بوده و از همان زمان شاه عباس کبیر مانده بوده است ترتیب داده شده و حقیقتاً خواندنی است، چون در حقیقت متضمن عمده وقایع عهد شاه عباس است و به عقیده نگارنده از لحاظ تاریخی راجع به عهد شاه عباس نظیری ندارد، چه شرح وقایع آن تماماً به قلم سفرا و فرستادگان روس است که عموماً از بین اشخاص بصیر انتخاب می‌شدند که در مدت اقامت خود در ایران تا حدی که مقدور بوده از اوضاع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و نظامی مملکت معلومات کافی و شافی حاصل نمایند و بدیهی است که اینگونه اشخاص در آنچه می‌نوشتند برخلاف مورخین ایرانی آن عهد و از آن جمله منشی اسکندر مؤلف «تاریخ عالم آرای عباسی» از پاره‌ای قیود آزاد و مجبور به مبالغه در یک قسمت از وقایع و سکوت و «زیر سیلی در کردن» درباره بعضی وقایع و حوادث دیگر نبوده و هر چه می‌نوشته‌اند از روی بی‌طرفی و به قصد خلص وقایع نگاری بوده است و لهذا به تألیفات آنها باید کمال اهمیت را داد. جلد اول کتاب مزبور که در سنه ۱۸۹۰ میلادی به طبع رسیده موسوم است به «تاریخ وقایع به روابط سیاسی و تجارتنی بین روسیه مسکوی و ایران در عهد فتودور ایوانویچ» و جلد دوم آن که در سنه ۱۸۹۲ میلادی به طبع رسیده راجع است به روابط بین ایران و روس در عهد بوریس گودونو (۱۱ رجب ۱۰۰۶ تا ۲۴ ذی‌القمده ۱۰۱۳) و واسیلی شوینسکی (محرم ۱۰۱۵ تا ۲ ربیع‌الثانی ۱۰۱۹) و میخائیل فتودورویچ (غرة محرم ۱۰۲۲ تا اواسط سنه ۱۰۵۵).

در اینجا لازم می‌دانم از آقای آقامیرزا حسین صالح‌زاده خامنه‌ای که عجلاله به قصد تحصیل علم طب در برلن تشریف دارند و در ترجمه کتاب روسی مذکور مرهون منت و محبت ایشان هستم مخصوصاً تشکر نمایم.

۳۷۸- رجوع شود به صفحه ۵۷، حاشیه ۳.

*G. Wassiltchikoff* - ۳۷۹

۳۸۰- دارن مستشرق روسی سابق‌الذکر در کتاب خود راجع به تاریخ شیروانشاهیان که مکرر در طی این کتاب ذکر آن را نموده‌ام در ضمن وقایع حکمرانی جعفر پاشا در شیروان که در سنه ۹۹۱ شروع شده می‌نویسد: احمد خان گیلانی که سابقاً هم اسباب ملال دربار ایران را فراهم آورده و از نتایج آن بیسناک بود، در سنه ۹۹۸ خواجه حسام‌الدین را به اسلامبول فرستاده و به سلطان عثمانی (سلطان مراد خان سوم) پیغام داد که حاضر است سلطنت اجدادی خود را به عثمانی واگذار نماید و اگر عثمانی قشونی از راه دریا از راه شیروان به لاهیجان بفرستد، وی حاضر است شهر مذکور را تسلیم قشون عثمانی نماید و چون راه لاهیجان به قزوین نزدیک است، قشون عثمانی به آسانی می‌تواند خود را به قزوین رسانده و به آسانی تمام عراق عجم را به تصرف درآورد... بعدها شاه عباس او را شکست داد و وی به شیروان فراری شد و زن وی مریم سلطان بیگم که دختر شاه طهماسب بود به دست شاه عباس افتاد.

[A. Dorn: Versuch einer Geschichte der Schiruanische, S. 34.]

۳۸۱- در متن کتاب روسی سابق‌الذکر که یگانه مأخذ ما در مطالب فوق است اسم این شخص طوری نوشته شده که احتمال «حاجی حسن» و «خواجه حسن» هر دو می‌رود و این ظاهراً همان شخصی است که بعدها به عنوان سفارت از طرف احمد خان گیلانی به مسکو رفت و چون ما از جای دیگر هم تاریخ شیروانشاهیان تألیف دارن، صفحه ۳۴ می‌دانیم که احمدخان مذکور در سنه ۹۹۸ خواجه حسام‌الدین نامی را به سفارت به اسلامبول فرستاده بود می‌توانیم احتمال بدهیم که مقصود از خواجه حسن یا حاجی حسن هم همین خواجه حسام باشد که مانند خیلی از اسماء و اعلام دیگر در

کتاب روسی مذکور به تحریف و تصحیف در هم شکسته شده است. *Schestak Iwanoff* - ۳۸۲

۳۸۳- سفیر روس نیز معلوم می‌شود در ظرف مدت قلیلی که در ایران اقامت نموده بوده به مبالغه ایرانی آشنا شده بوده، چه در موقعی که شکایت فوق را می‌نماید شش ماه و نیم بیشتر نمی‌شده که قدم به خاک ایران نهاده بوده است و با وجود این صحبت از یک سال می‌نماید، مگر آنکه به بی‌قیدی ایرانیان در حفظ داشتن تاریخ پی برده و خواسته از جهل و مسامحه آنها در این خصوص استفاده نموده باشد.

۳۸۴- رجوع شود به صفحه ۵۸، سطور ۱۰ و ۲۱ و حاشیه ۱۱.

۳۸۵- رجوع شود به شرحی که در صفحه ۲۴، حاشیه ۱۱ این کتاب در خصوص جزیره «رویناس» که ذکر آن در قصیده‌ای از قصاب خاقانی رفته نوشته شده است و خیلی ممکن است که مقصود از جزیره رودانوس همان جزیره «رویناس» باشد.

*Nijni-Novgorod* - ۳۸۶

۳۸۷- در این خصوص رجوع شود به صفحه ۵۴ از همین کتاب، سطر ۱ و ۲۵ و حاشیه ۲.

*Dmitri Turguénieff* - ۳۸۸

۳۸۹- رجوع شود به صفحه ۵۸ از همین کتاب، سطر ۲۱ و حاشیه ۱۱.

*Yaroslav* - ۳۹۰

*Simon Ramanoff* - ۳۹۱

۳۹۲- بود میزان وزنی است روسی مطابق تقریباً با ۵ من و نیم تبریز.

*Rostov* - ۳۹۳

*Koulaboukoff* - ۳۹۴

*Kreml* یا *Kremlin* (به فرانسوی). - ۳۹۵

۳۹۶- واسیلچیکوف سفیر روس سابق‌الذکر در «راپورت» خود می‌نویسد وقتی که وی در ایران بوده تبریز و شماخی و شیروان و باکو و دربند و ایروان و شیران و کابلینا (۹) و آغداش و رشت و کیش (۹) و محمود آباد و خوی و نخچوان و دروان (۹) در دست عثمانیها بوده و همان وقتی هم که سفیر مشارالیه در قزوین بوده عثمانیها بر بزرگه و گنجه و همدان نیز دست یافته و همه را خراب و ویران کرده بودند.

۳۹۷- *Kolomna* شهری است واقع در تقریباً هیجده فرسنگی جنوبی مسکو.

۳۹۸- وزنت مقیاس طولی است روسی مطابق با ۱۰۶۷ متر.

*F. Troyékourof* - ۳۹۹

۴۰۰- *Andrei Dmitriewitsch swenigorodski*. کلایپروت در سیاحت‌نامه خود در قفقاز و گرجستان می‌نویسد که در سنه ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳ کار روسیه مشکل شد، چون عثمانیها علناً بنای ضدیت و معاندت را گذاشتند، لهذا پادشاه روس شاهزاده سوئی گورودسکی را به ایران فرستاد برای عقد اتحاد بر ضد عثمانی و برای پس گرفتن شاهزاده کونستانتین پسر پادشاه گرجستان که در ایران گرو بود، ولی شاهزاده گرجی که از ایران خوشش آمده و مسلمان شده بود نخواست به گرجستان برگردد.

*Julius von Klaproth: Reise in den Kaukasus und nach Georgien, unt nommen in den Jahren 1807 u. 1808. Halle u. Berlin. 1812, B. I. S. 315*

۴۰۱- *Stephan Stephanoff* اسم این مترجم اغلب مذکور گردیده است و با اغلب سفارتها

چه سفارتهای ایران در روسیه و چه سفارتهای روس در ایران همراه بوده است و احتمال می‌رود که اصلاً ارمنی باشد.

۴۰۲- رجوع شود به صفحه ۵۸، سطر ۲۱ و حاشیه ۱۱.

۴۰۳- تألیف اسکندر منشی.

۴۰۴- *Wassili Tufiakini*

۴۰۵- *Iemelianeff*

۴۰۶- *Iessen Aliei Derbicheff*

۴۰۷- در خصوص سلسله پادشاهان روریچک رجوع شود به صفحه ۸ و حاشیه ۳ همان صفحه و ضمیمه ۳ از ملحقات قسمت اول همین کتاب.

۴۰۸- *A. Ramband: Histoire de la Russie; Paris, 1900; P. 273*

۴۰۹- *Idem, P. 277*

۴۱۰- *A. Feodorowitsch Sassekin*

۴۱۱- *I. Scharapoff Sassetki*

۴۱۲- *Rudolf II*

۴۱۳- در خصوص روابط سیاسی بین ایران و آلمان رجوع شود به مقاله‌ای که در تحت عنوان

«قدیمیترین روابط سیاسی بین ایران و آلمان» به قلم نگارنده در شماره ۷ کاوه، سال دوم (دوره جدید) مندرج است، صفحه ۷-۱۱. در کتاب سابق‌الذکر راجع به روابط ایران و روس نامه‌ای دیده می‌شود که شاه عباس به رودولف دوم نوشته بوده.

۴۱۴- شاید مقصود از این کلمه *Boyard* باشد که به اعیان و اشراف قدیم روسیه اطلاق می‌شد.

۴۱۵- صوم به معنی منات است.

۴۱۶- ظاهراً لفظ تاتاری است و شاید به معنی اجازه‌نامه باشد.

۴۱۷- معلوم می‌شود اصطلاح «خورشید کلاه» که بعدها در عهدهای اخیر در ایران مخصوصاً در مورد کاترین دوم استعمال می‌شود از همان عهد صفویه در مورد پادشاهان روسیه مستعمل بوده است.

۴۱۸- مقصود «مزاج» است.

۴۱۹- معلوم نشد که مقصود از «خان کرمان» چه محلی است.

۴۲۰- موران هم بر نگارنده معلوم نشد که مقصود از آن چه شهری بوده است.

۴۲۱- مقصود شهر مشهور ساراتو - *Saratov* است. واقعه در بین راه حاجی طرخان به فازان در ساحل رودخانه ولگا.

۴۲۲- در اصل چنین است.

۴۲۳- از این کلمه «درست» و از شرحی که در اسناد روسی راجع به این نامه موجود است بدست می‌آید که پیرقلی بیگ ایلچی ایران نامه شکایت خود را به تصدیق سزیر روس هم که همراه او به ایران می‌رفت رسانده بوده است.

۴۲۴- این دو سطر اخیر در اصل نامه همانظوری که معمول ایرانیان است در متن خود معروضه پس از جمله «و یک طاق کیمخاه اعلی راه» (سطر اول همین صفحه) قلم داده شده بود، چون جمله معترضه بود و موجب اشکال در فهم مطلب می‌شد در اینجا در ذیل خود نامه مندرج گردید.

۴۲۵- *Histoier de la Russie, p. 284*

\*- «در قصر کرمل در مسکو تختی سلطنتی موجود است که آن را شاه عباس در سنه ۱۶۰۴

۲۲۵- تولیحات  
میلادی به بوریس گودونوف فرستاده که باید جزو هدایای همین سفارت بوده باشد. این یادداشت/ به خط تقی زاده در کنار صفحه الحاق شده بود. (ایرج افشار)

۴۲۶- (= دیمتریوس)

۴۲۷- *Wassili Iwanowitsch Schuiskii*

۴۲۸- *Iwan Petrowitsch Romodanowski*

۴۲۹- در کتاب روسی اسناد راجعه به روابط روس و ایران در عهد شاه عباس نامه‌ای هم موجود است که شاه عباس به این پادشاه یعنی واسیلی شویسکی نوشته است.

۴۳۰- شماخی مرکز خطه شیروان و مقر حکومت دربند بود. در سال ۹۲۵ شاه اسمعیل صفوی آن را گرفت ولی بعد در زمان شاه طهماسب در سال ۹۶۸ به دست قشون سلطان مراد سوم افتاد.

ولی باز شاه عباس در سال ۱۰۱۲ در موقع جنگ با عثمانی آن شهر را گرفت.

۴۳۱- *Mikhael Feodorowitsch*

۴۳۲- *Mikhael Nikiitsch Tikhanoff*

۴۳۳- در کتاب روسی اسناد راجعه به روابط روس و ایران در عهد شاه عباس که ذکر آن در صفحه ۵۴ حاشیه ۱۱ رفته نامه‌ای از شاه عباس دیده می‌شود که به اسم دیمتری نوشته شده است.

۴۳۴- *Zarourtski*

۴۳۵- *Gustave Akolphe*

۴۳۶- هر تومان در آن تاریخ معادل ۶ منات بوده است.

۴۳۷- تألیف اسکندر منشی.

۴۳۸- *Ivan Brikhoff*

۴۳۹- ظاهراً مقصود همان سفارتی است که در سنه ۱۰۲۸ به ایران آمد.

۴۴۰- *Mikhael Petrowitsch Bariatinski*

۴۴۱- *Chewalier Chardin: Voyage en perse et autres lieux de l'Orient, (1665 - 77) 4. Vol., Amsterdam 1735*

۴۴۲- جلد اول کتاب شاردن طبع آمستردام سال ۱۷۳۵ مسیحی - صفحه ۱۷۹.

۴۴۳- *Lewan II de Kakhéthie*

۴۴۴- *Iwan Wassiliewitsch*

۴۴۵- *Robert Sherley* این انگلیسی با برادر ارشد خود موسوم به آنتونی شرلی که از اشراف

و خوانین انگلستان بودند، چون صیت عظمت و آوازه شاه عباس به گوششان رسیده بود در سنه ۱۵۹۹ میلادی (از جمادی‌الآخره سنه ۱۰۰۷ تا جمادی‌الآخره سنه ۱۰۰۸) با ۲۶ نفر اتباع خود

به ایران آمدند و هدایای گرانبها تقدیم شاه عباس داشتند و شاه عباس با آنها مهربانی فوق‌العاده نموده و آنها را طرف اعتماد تام و کامل خود قرار داد. برادران مزبور به ترتیبی که تفصیل آن خارج

از موضوع ما است قشون ایران را نظم و نظام داده و چون از اتباع آنها یک نفر هم توپ ریز بود

مبالغی توپ ساختند. شاه عباس برای آنکه پادشاهان اروپا را هم بر ضد عثمانی که هنوز در تبریز

ساخلو داشت اغوا نموده و با مقاصد خود همراه نماید، آنتونی شرلی را سبت ایلچیگری داده در سنه ۱۰۱۳ به فرنگستان فرستاد. سر جوهن مالکم در کتاب «تاریخ ایران» مشهور خود در ذکر

سلطنت شاه عباس صفوی و اعتماد تامی که به این شخص صادق و باوفای انگلیسی داشت می‌نویسد در موقع گسیل داشتن او به سفارت به نزد پادشاهان فرنگستان «کاغذهایی که در باب مأموریت سر آنتونی داده شد می‌توان گفت که غریب‌ترین کاغذهاییست که تا به حال به هیچ ایلچی و سفیری داده

نشده است. پادشاه اسلام به سلاطین مسیحی می‌نویسد که هر کس معتقد مسیح است دوستی وی را قبول کند و در باب سر آنتونی که همیشه او را میرزا آنتونیا خطاب می‌کند (شاه عباس) می‌گوید یکی از نجای انگلند است و به خواهش خود به ایران آمده است و از وقتی که با من بوده مانند دو برادر از یک قاب طعام و از یک جام آب خورده‌ایم. شاه عباس مهر طلای خود را به آنتونی شرفی داده و او را در هر امری که صلاح داند اختیار تام داد که به اسم شاه عباس به آن امر امضا دهد. شاه عباس یک نفر ایرانی را هم با او همراه نمود که در «سیاحت‌نامه شرفی‌ها» اسم او سین اولی بگ - *Seane alibeg* - (حسینعلی بیگ؟) مذکور است. در دیوار روس در مسکو نظر به حسدی که با انگلستان در میان بود اعتنائی به آنتونی شرفی نمودند و مأمور ایرانی سابق‌الذکر را که در حقیقت حکم نوکری او را داشت مقدم داشتند و حتی آنتونی شرفی را حبس کردند و پس از واقعات شنیدنی او را رها کردند. وی نزد امپراطور آلمان رودولف دوم رفت و از او پذیرائی شایان به عمل آمد و از آنجا به پایتخت ایتالیا رفت و ایرانی سابق‌الذکر از آنجا از او جدا شده به ایران رفت و خود آنتونی شرفی هم به اسپانی رفته داخل خدمت پادشاه اسپانی شد.

برادر او روبرت شرفی در تمام آن زمان در ایران مانده و طرف محبت کامل شاه عباس بود، چنانکه شاه عباس یکی از شاهزاده خانمهای ایران را به زنی به او داد و اسم این شاهزاده خانم در سیاحت‌نامه شرفی‌ها تریزیا - *Theresia* - و دختر اسمی حاون - *Ismay Hawa* - (اسمعیل خان؟) مسطور است. سپس در سنه ۱۰۱۷ روبرت شرفی که در قشون ایران مقام سپهسالاری یافته بود از طرف شاه عباس سمت ایلچیگری یافته و به فرنگستان رفت و پس از انجام مأموریت خود در دربارهای سیگسموند دوم پادشاه لهستان و امپراطور آلمان و پادشاه ایتالیا در سنه ۱۰۲۰ به انگلستان رفت که موجبات روابط مستقیم تجارتي بین انگلستان و ایران را فراهم آورد و پس از یک سال اقامت در انگلستان از راه هند به ایران برگشت و در سنه ۱۰۳۲ مجدداً به سمت سفارت بدان مملکت رفت، ولی چون در همان اوان شاه عباس ایلچی دیگری نقد علی بیگ نام به انگلستان فرستاد، روبرت شرفی کاری نتوانست از پیش ببرد و به ایران برگشت. نقد علی بیگ نام مذکور که هنوز یک تصویری از او در دیوان هند - *India Office* - در لندن موجود است، چون در مراجعت به ایران با رقیب خود روبرت شرفی در یک کشتی مسافرت می‌نمود و در رسیدن به ساحل او را نگذاشتند پیاده شود خود را مسموم نمود. در خصوص این دو برادر رجوع شود به کتاب ذیل که تصویر روبرت شرفی به لباس ایرانی یعنی با عمامه و ردا در آنجا موجود است.

*The Three Brothers: or the Travels and Adventures of Sir Anthony, Sir Robert and sir Thomas Sherley in Persia, Russia, Turkey, Spa in etc. London, 1825*

#### ۴۴۶- *Don Garcias de Silva Figueroa*

۴۴۷- باید دانست که اصفهان پس از فروین از سنه ۱۰۰۶ که یازدهمین سال سلطنت شاه عباس کبیر بود پایتخت شد، چنانکه در «تاریخ عالم آرای عباسی» در ماده تاریخ بنای خیابان مشهور «چهارباغ» که در همان موقع پایتخت شدن اصفهان بنا شد گوید:

«عجب چارباغیست عشرت‌فزا (کذا) گرش ثانی خلد خوانند شاید

چو تاریخ آن دل طلب کرد گفتم نهالش به کام دل شه برآید».

۴۴۸- ایلچی مذکور پس از تحصیل مرخصی از شاه عباس پنج سال تمام در راه بود تا بالآخره پس از مشکلات بسیار در اواخر سنه ۱۰۳۳ روی مملکت خود را دید.

۴۴۹- گوت‌ها طایفه‌ای از ژرمن بودند که در اواخر قرن دوم میلاد مسیح از خاک

اسکاندیناوی به طرف جنوب سرازیر شده و وارد دشت اروپا گردیدند (در این خصوص رجوع شود به مقاله‌ای که نگارنده در تحت عنوان «آتیلا بلای آسمانی» در شماره ۵ و ۶ روزنامه کاوه، منطبقه برلن، دوره جدید، سال دوم منتشر نموده است، شماره ۵، صفحه ۹، ستون ۱).

#### ۴۵۰- *Estremadure*

۴۵۱- *L' Ambassade de Dom Garcias de Silva Fiugeroa en Perse, traduite de l' espagnol en Francais par Wicqfort, Paris, 1677, P, 302*

۴۵۲- مقصود سفرای اسپانی است.

۴۵۳- این کلمه در نسخه خطی که طرف رجوع نگارنده بود طوری نوشته شده که «الکارکوه» هم خوانده می‌شد و به هر حیث مقصود از آن معلوم نگردید.

۴۵۴- این کتاب که راجع است به تاریخ سلطنت شاه عباس بزرگ و جانشین او شاه صفی (سام میرزا) در کتابخانه ملی برلن در فهرست نسخ فارسی تألیف ویلهلم پیرچ - *Wilhelm Persch* - در تحت نمرة ۴۴۷ ثبت است، ولی بدبختانه نه اسم خود کتاب و نه اسم مؤلف آن هیچ کدام معلوم نیست.

۴۵۵- در سال جلوس شاه عباس ثانی اختلاف است بعضی از مورخین ۱۰۵۱ و بعضی دیگر ۱۰۵۲ نوشته‌اند، ولی قول اصح باید همان ۱۰۵۲ (شب جمعه ۱۶ صفر) باشد، چونکه ماده تاریخی که در باره جلوس او گفته‌اند با ۱۰۵۲ مطابقت می‌نماید و ماده تاریخ مزبور «مسندکی شد مزین باز او عباس شاه» می‌باشد.

۴۵۶- یک نسخه خطی ممتاز از این کتاب در «کتابخانه امپراطوری» عمومی در پترسبورگ موجود بوده است و همچنین در کتابخانه «موزه آسیائی» هم در لندن نسخه دیگری در تحت نمرة ۵۷۴b موجود است.

۴۵۷- مقصود عهد شاه عباس کبیر است.

۴۵۸- نسخه بدل «قونین».

۴۵۹- نسخه بدل «ونقای».

۴۶۰- نقل از صفحه ۳۹ - ۴۱ از مقدمه کتاب «الانتخابات البهیه من الکتب العربیه و الفارسیه و الترتیبه فیما يتعلق به تواریخ طبرستان و گیلان و جغرافیا تلک التواحی المرعیه» تألیف برنهارد دارن مستشرق مشهور روسی که در خصوص تاریخ و جغرافیای مسالک و ایالات واقعه در سواحل جنوبی بحر خزر زحمت بسیار کشیده و تألیفات مهمه دارد. کتاب مزبور به سعی و اهتمام مخصوص دارن با مقدمه مفیدی به زبان آلمانی در سنه ۱۲۷۴ در پترسبورگ به طبع رسیده است و اسم آن به آلمانی از این قرار است: *B. Dorn; Auszüge aus Muhammedanischen Schriftstellern, betreffend die Geschichte und Geographie der südlichen Küstenländer des Kaukasischen Meeres, St. Petersburg, 1858, S. 39 - 41 (Vorwort)*.

باید دانست که تاریخ واقعه مذکور در فوق یعنی تخریب قلعه‌ای را که روسها در ساحل قونین سو ساخته بودند، محمدطاهر وحید صریحاً ذکر نموده و فقط «در آغاز جلوس مینت مانوس» نوشته دارن ۱۰۵۲ گمان نموده، ولی چنانکه در تاریخ صفویه تألیف ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی دیده شد تاریخ واقعه یازده سال پس از سنه مزبور یعنی در سنه ۱۰۶۳ می‌باشد.

۴۶۱- *Julius Von Klaproth: T. I. Ch. 18, S. 308.*

۴۶۲- *Idem; T. I. S. 310.*



Nowossilzow - ۴۶۲

Klaproth; T. I; S. 319 - ۴۶۴

Andrei Iwanowitsch Chworostinin - ۴۶۵

Dolgoruki - ۴۶۶

Klaproth, T. I, S. 313 - ۴۶۷

Lobanoff Rostovski - ۴۶۸

۴۶۹- در این خصوص رجوع شود به «اسناد تاریخی» (به زبان روسی)، *Actes historiques*, C. IId. T. IV. P. 205 - 207 و به «الانتخابات البیهیه» صفحه ۳۸ از مقدمه.

۴۷۰- نقل از «الانتخابات البیهیه» صفحه ۳۹ از مقدمه. در خصوص این سفارت در تاریخ صفویه تألیف ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی نیز ذکر شده است.

۴۷۱- قزاق لفظی است اصلاً ترکی و تاتاری و به ترکی به معنی «راهزن» و به تاتاری به معنی «جنگجو» است. این طایفه عبارت از دسته‌هایی از عناصر مختلفه هستند که در اواخر قرن هشتم به مناسبت ناراضی بودن از حکومت مسکو به طرف دشت قپچاق جلاء وطن نموده و کم کم عدّه آنها خیلی زیاد شده و طایفه‌ای تشکیل یافت به اسم طایفه قزاق. در اواخر قرن دهم مهمترین دسته‌های آنها از قرار ذیل بود: قزاق ناحیه رودخانه دون - Don - قزاق ناحیه گرین، قزاق ناحیه ترک، قزاق ناحیه ولگا. مهمترین دسته و ایل قزاق همان ایل قزاق ناحیه دون بود که در قرن یازدهم مدام اسباب زحمت برای دولت روسیه فراهم آورده و دولت روسیه هم از مطیع نمودن کامل آنها عاجز بود، تا آنکه در قرن دوازدهم در عهد پتر کبیر یکباره قزاقها سر تسلیم به دولت مرکزی فرود آورده و شر آنها پایانی یافت.

۴۷۲- مقصود سنه ۱۰۷۱ یا ۱۰۷۲ است.

۴۷۳- شاه عباس دوم.

۴۷۴- محلی است نزدیک سفید رود.

۴۷۵- نسخه بدل «حسی».

۴۷۶- «الانتخابات البیهیه» صفحه ۵۳۲ - ۵۳۳.

۴۷۷- صفحه ۷۶، سطر ۷ - ۱۱.

Sazutzkoi - ۴۷۸

۴۷۹- الانتخابات البیهیه، صفحه ۴۳.

A. Michaclowitsch - ۴۸۰

۴۸۱- Jean Chardin (۱۰۵۳ - ۱۱۲۵). در سنه ۱۰۷۶ به قصد تجارت جواهر به هندوستان و از آنجا به ایران رفت و تاجرباشی شاه عباس ثانی گردیده و پس از آنکه شش سال در اصفهان اقامت نموده بود، در سنه ۱۰۸۲ به فرانسه مراجعت نموده، ولی سال بعد از آن باز به ایران برگشته و باز ده سال در ایران و هند مشغول معامله و سیاحت بود و تألیفات نفیسه در باره ایران دارد که مشهور است.

۴۸۲- *Chardin: Voyage en Perse et autres lieue de l Orient - Amsterdam (1735)*

P. M. Sykes: A History of Persia - London 1915 - Vol. II. P. 300 - ۴۸۳

۴۸۴- تاریخ ایران، سایکس

۴۸۵- مقصود همان آلکسی میخائیلویچ سابق الذکر است.

۴۸۶- شاردن، جلد ۴، صفحه ۳۱۷.

۴۸۷- اسم این شهر در اول طاحونه بود شاه عباس اسم آن را فرح آباد گذاشت.

۴۸۸- *Chevalier Chardin: Couronnement de Soleiman III. supplément au 4<sup>em</sup> volume de "Voyage en Perse dt autres licue de l' orient" Amsterdam 1735. P: 323 - 24*

۴۸۹- کرامر: «روس در آسیا» جلد ۶، صفحه ۸. هنوز هم تصنیفی که در خصوص غرق شدن شاهزاده خانم ایرانی در ولگا ساخته شده در روسیه معروف و مشهور است. *Krahmer: Rusland in Asien, B. VI, S. 8.*

۴۹۰- *Selovjef, HCT. Poec. T. II. S. 409*

۴۹۱- *Swinoj*

۴۹۲- *Tehelyre Bugri*

۴۹۳- به آلمانی *Schweininsel*

۴۹۴- *Kostomarof. Der Aufstand Rasins (Russisch), S. 82*

۴۹۵- سیاحت نامه شاردن، جلد ۱، صفحات ۳۳۸ - ۳۳۹، ۳۶۰ - ۳۶۵.

۴۹۶- *Pistole* سگه طلای قدیمی است که در فرانسه مطابق ده فرانک بوده است و در آن اوان تومان مطابق ۴۵ لیور فرانسوی بوده که همان فرانک کنونی است. شاردن، جلد ۳، صفحه ۱۲۷.

۴۹۷- شاردن، جلد اول، صفحه ۳۷۶ - ۳۸۲.

۴۹۸- پسرخوانده رستم خان گرجی.

۴۹۹- شاردن، جلد اول، صفحه ۱۸۱.

۵۰۰- کتاب نامه‌های ایرانی، صفحه ۴۳۷. *Iran. Namenbuch S. 437.*

۵۰۱- بیست هزار اکوی نقره (شاردن، جلد اول، صفحه ۲۷۸).

۵۰۲- شاردن، جلد اول، صفحه ۳۰۸.

۵۰۳- «کتاب نامه‌های ایرانی» صفحه ۴۳۷.

۵۰۴- شاردن، جلد دوم، صفحه ۳۴۴ - ۳۴۵. اتفاقات فوق مقارن بود با زمان سلطنت سلطان محمد خان چهارم (۱۰۵۸ - ۱۰۹۹) که از سال ۱۰۸۸ با روسیه داخل جنگ شد و در ۲۲ محرم ۱۰۹۲ (۱۱ فوریه ۱۶۸۱ میلادی) عهدنامه رادزین (*Radzin*) یا باغچه‌سرای را بست.

۵۰۵- *Julius von Klaproth: Rcise in den Kaukasus unk nach Georgien, unternommen in den Jahren 1807 u. 1808, Halle u. Berlin 1812, Bd. I. S. 344.*

۵۰۶- *Histoire de la dernière Révolution en Perse, 2 V. Paris 1729 - p. 211 et suivantes*

۵۰۷- *Pere Jude Kurzinski (jésuite)*

۵۰۸- *Israël Orii*

۵۰۹- در متن کتاب *Kapanlu* مسطور است.

۵۱۰- سلطنت عثمانی در آن تاریخ با سلطان مصطفی خان ثانی بود (۱۱۰۷ - ۱۱۱۵).

۵۱۱- *Karlowitz*

۵۱۲- کلیان یازدهم - *Cl ment XI.*

۵۱۳- *Mercure: mars 1790; p. 13*

۵۱۴- عده نوشته نشده بود؟

۵۱۵ - *Israel Orii = Il sera roii (roy)*

۵۱۶ - تاریخ آخرین انقلاب در ایران، جلد اول، صفحه ۲۱۹ و ۲۲۰.

۵۱۷ - *Poltava*۵۱۸ - *Artemi Wolynski*۵۱۹ - در این خصوص رجوع شود به این کتاب: *Solovjev: Geschichte von Rusland (Russisch) Bd. 18; S. 27*۵۲۰ - روس در آسیا «سیاست شرقی روس» صفحه ۱۲۶. *Hans Ubersberger: Ruslands Orientpolitik; Stuttgart 1913, S. 126.*۵۲۱ - *Klaproth: B. I, S. 345 und 352*۵۲۲ - *Baskakoff*

۵۲۳ - صحیح لزگیه با تقدم زاب رکاف است، ولی در کتب فارسی چون عموماً لگزیه ضبط است در اینجا نیز همانطور نوشته شد.

۵۲۴ - کلاپروت (در صفحه ۳۴۵ کتاب خود، جلد اول) عده این روسها را ۳۰۰ نفر می نویسد.

۵۲۵ - *Tcherkasski*۵۲۶ - *Kalmuches* - قالموقها قومی هستند از اقوام غربی مغولی که امروز طوایف عمده آنها عبارت از چهار طایفه شوخوت و چونتار و دوربت و طورغوت است که در چین و سیبری مسکن دارند. دو طایفه دوربت و طورغوت چند قرن قبل از این از سرزمین اصلی خود کوچ نموده و به تدریج رسیدند به مصب رودخانه ولگا و در همانجا سکنی گزیدند و در عهد امپراطور روس آلکسی سابق الذکر در تحت تبعیت روس درآمدند.

۵۲۷ - کلاپروت، جلد ۱، صفحه ۳۵۰.

۵۲۸ - *Sswatoi krest*۵۲۹ - *Sipoff*۵۳۰ - *Semen Avramoff*

۵۳۱ - همین کلمات «آخر ماه محرم» ماده تاریخ جلوس شاه طهماسب در قزوین است.

۵۳۲ - *Matuschkin*۵۳۳ - *Aprakhin*۵۳۴ - *Boryatinski*۵۳۵ - *Tolstoi*۵۳۶ - این تاریخ در کتابها مختلف نوشته شده است: مثلاً در «تاریخ عمومی» تألیف لایوس و رامبو (فرانسوی) (*Lavis et Rambaud: Histoire Générale, Vol. VII p. 107*) و اکتبر ۱۷۲۳ (۲ محرم ۱۱۳۶) و در کتاب انگلیسی «ایران و مسئله ایران» تألیف کرزن (*Curzon: Persia and the persian question, Vol. II p. 373*) ۳ سپتامبر ۱۷۲۳ (۲ ذی الحجه ۱۱۳۵) می نویسند.۵۳۷ - *Herrn Jonas Hanway: Zuverlässige Beschreibung seiner Reise, Hamburg und Leipzig 1754, Bd. II, S. 158, Anm. 5*۵۳۸ - *Boris Metchersky*۵۳۹ - *Neplouief*۵۴۰ - وساطت فرانسه را در این قضیه باید مستند به این دانست که در آن موقع از جمله اصول عمده سیاست فرانسه در مشرق یکی هم این بود که مدام سعی نمایند که قوت و قدرت عثمانی اسباب اضطراب و تشویش و تهدیدی برای دولت اتریش باشد و لهذا نمی خواستند که دولت عثمانی با روسیه در دشمنی باشد و از طرف دیگر پتر کبیر هم قبل از رفتن به دربند به سفیر فرانسه در روسیه موسوم به کامپردون (*Camperdon*) پیغام فرستاده بود که نمی خواهد تجارت ایران در دست عثمانیها باشد و حاضر است دولت فرانسه را در آن شرکت دهد.(*Sbornik der Kaiserl. Russ. Histor. Gesellschaft - 49 - S. 332*)۵۴۱ - *De Bonnac*

۵۴۲ - در ترجمه فارسی کتاب سرجان ملکم موسوم به «تاریخ ایران» چاپ بمبئی، ۱۳۲۳، جلد دوم، صفحه ۱۴، تاریخ عقد این عهدنامه را ۱۱۳۸ هجری می نویسد و این یقیناً غلط فاحش است، چونکه مطابق خود متن کتاب از جمله مواد عهدنامه یکی هم آن بوده که «به هیچ وجه با محمود دم از مصالحت نزنند...» در صورتی که محمود در ۱۲ شعبان ۱۱۳۷ به قتل رسیده بود. ۵۴۳ - مخصوصاً به کتاب آلمانی سابق الذکر موسوم به «سیاست شرقی روس» رجوع شود. ۵۴۴ - نگارنده در نظر دارد ترجمه این عهدنامه را در آخر کتاب در جزو ملحقات ضمیمه نماید.

۵۴۵ - برای معرفت به تمام مواد این عهدنامه رجوع شود به کتابهای ذیل:

*Noradounghian: Recueil d' actes internationaux de l'Empire Ottoman, I, Nr. 22, P. 233 et Suiv. - Vollständige Gesetzessammlung VII, Nr. 4531, S. 303 ff.*۵۴۶ - *Komarov: Der Persische Krieg, 1722 - 25, S. 606 ff.*۵۴۷ - *Simbulatoff*۵۴۸ - *Klaproth: Bd. I, S. 354 - 55*

## اسامی اشخاص

ابوالعباس (۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵)	آ
ابوالعباس احمد بن نوح ← ابوالعباس	آپراخین (امیر البحر) ۱۷۹
ابوالعباس عبدالله بن محمد احمد بن نوح ۲۵، ۲۴	آتیلا ۷۴
ابوالفدا ۳۱، ۳۸، ۶۴	آدولف، گوستاو ۱۶۸
ابوالمظفر منوچهر اخستان بن کسران ۴۶	آرشیل، نیکو لوکرسپر ۹۹
ابوحنیفه دینوری ۸۲	آسگلد ۶۲، ۶۳
ابوزید بلخی ۵۱، ۸۴	آسی ۱۰۸
ابوسعید گورکانی (سلطان) ۹۸	آلکسی (قیصر روس) ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۰
ابوعبدالله حسین بن سعید بن حمدان ۳۷	آلکک، تُماس ۱۱۲
ابومحمد زوناس ناصر آبادی ۲۴	
احمد بن اسمعیل بن احمد بن اسد ۲۰	الف
احمد بن اسمعیل سامانی ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵	ابراهیم پاشا ۱۸۰
احمد بن فضلان ۷۶	ابن اسفندیار (محمد بن اسفندیار) ۲۰، ۲۲، ۲۳
احمدخان گیلانی ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۴	۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۵۳، ۶۱
۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲	ابن الاثیر ۳۵، ۳۸
احمدخان بن کچی محمدخان (سید) ۹۶، ۹۷	ابن العبری ۳۸
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸	ابن الندیم (ابوالفرج محمد بن اسحق الوراق بغدادی) ۵۸
اخستان ← شیروانشاه ابواسحق ابراهیم	ابن حمدان ← ابوعبدالله حسین بن سعید بن حمدان
ادوارد، آرتو ۱۱۲	ابن حوقل ۴۳، ۴۴، ۷۰
اردشیر بابکان ۶۶، ۶۹ ←	ابن خردادبه (ابوالقاسم عبیدالله بن خردادبه) ۴۴، ۵۵
اردوان ۶۶	ابن خلدون ۳۸
اردوان چهارم ۶۶	ابن رسته (ابوعلی احمد بن عمر بن رسته) ۵۶، ۵۷
اردوان دوم ۶۹	ابن فقیه (ابی بکر احمد بن محمد الهمدانی) ۴۵، ۵۷
ارغون خان بن.... چنگیزخان ۹۷	ابوالخصیب مرزوق ۶۷
استانگور ۶۹	ابوالضرغام بن القاسم ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۶۱
استقان ۱۳۶	
استغان بخشی دیلماج ۱۴۲، ۱۴۳	
استکارازین ۱۶۴	

اسرائیل ازى ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲  
 اسکندر (حاجی) ۱۳۳، ۱۳۴  
 اسکندر مقدونی ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۶۹  
 اسکندر منشی ۸۳  
 اسماعیل بن احمد بن اسد سامانی ۴۳  
 اسماعیل بیگ ایلخی ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۰  
 اسماعیل میرزا = شاه اسمعیل ۱۰۹، ۱۲۷  
 اشرف افغان ۱۸۲  
 اصطخری (ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی) ۵۱، ۷۲، ۸۴  
 اطروش ← ابومحمد حسن بن علی الاطروش  
 علوی  
 اغسرتان = اخستان ۴۹  
 الاک ۷۴  
 البارسلان ۴۸  
 الفریک ۲۱، ۳۱، ۷۰، ۷۲  
 الفریک (میرزا) برادر بوداق بیگ ۱۲۰  
 الگ ۶۲  
 المستکفی بالله ۳۸  
 المقنتر بالله ۷۷  
 الوندیو ۸۳  
 الیزابت ۱۱۰  
 امامقلی بیگ پاکیزه ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳  
 امیر تیمور گورکان ۹۷، ۹۸  
 امیر حسین بیگ = اوزون حسن ۱۰۴، ۱۰۶  
 امیر حمید ← نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل  
 سامانی  
 امیر علی بیگ ۱۴۷  
 اودوکسیا ۷۵  
 اوراموف، سیمون ۱۷۸، ۱۸۰  
 اورمان ۹۱  
 اورنگ زیب ۱۷۰  
 اوزون حسن = امیر حسین بیگ ۹۸، ۹۹، ۱۰۰  
 ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹  
 اوکتای قآن ۹۰، ۹۳  
 اوگوستین ۱۰۱  
 اولای تیمور ۹۱  
 اولومحمد ۱۰۸

ایرانشاه ۳۴  
 ایگور ۲۸، ۳۰، ۴۵  
 اینوستان چهارم ۹۵  
 ایوان ۱۰۸  
 ایوان چهارم = ایوان مخوف ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۴  
 ایوان دوم ۱۵۲  
 ایوان سوم = واسیلیویچ ۹۶، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ایوان مخوف = ایوان چهارم ۹۴، ۱۰۸، ۱۱۰  
 ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۴۵  
 ایوانوف، شتاک ۱۱۸  
 ایوانویچ، فتودور ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵  
 ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱  
 ۱۴۴، ۱۵۷  
 ب  
 باتوخان ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶  
 باریا تینسکی، میخائیل پتروویچ ۱۵۱  
 باسکاکوف ۱۷۴  
 بخشی کوچک ۱۲۳، ۱۲۶  
 براون، ادوارد ۲۳  
 بربرو، یوسف ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳  
 برکه ۳۱  
 برلیخ قآن ۹۳  
 بریخوف، یوحنا ۱۴۹  
 بسارابی ۱۹  
 بظام (اسم شخص) ۶۶  
 بلعمی (ابوعلی محمد بن... تمیمی) ۵۹، ۸۱  
 بوخارف، آلکسی ۱۴۷  
 بوداق بیگ ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷  
 ۱۲۸، ۱۳۰  
 بورزه (حاکم کوه) ۱۵۴  
 بورگونی (دوک) ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵  
 بوری ۹۲  
 بوریا تینسکی (شاهزاده) ۱۷۹  
 بهرام ۴۲  
 بهرام (پادشاه) ۱۲۳  
 بیارسرخ ریش ۱۴۲، ۱۴۳

پ  
 پاپ ۹۵، ۱۵۴  
 پاپ بُرم ۱۷۱  
 پدشخوارگشاه ۶۸  
 پردیکاس ۶۹  
 پریسال ۴۰  
 پطرکبیر ۴۶، ۱۰۹، ۱۴۴، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۰  
 ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹  
 ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲  
 پلان کارین ۹۵  
 پنلویف ۱۸۰  
 پوگودین ۲۸  
 پیرقلی بیگ ۱۴۲  
 ت  
 تاج الملوک مردآویج ۴۵  
 ترویکوروف، فتودور ۱۲۹  
 تُسر ۶۶  
 توراندخت ۴۲  
 تورگنیف، دمتری ۱۲۱  
 توره کامل ۱۳۰  
 توزون ۳۷  
 توفیاکین، واسیلی ۱۳۸  
 تولستوی، کنت ۱۷۹  
 تیخانوف، میخائیل تیکی تیش ۱۴۷  
 ج  
 جاماسب بن فیروز ساسانی ۶۷  
 جبه نویان ۹۰  
 جستان بن وهسودان ۲۶، ۲۷  
 جششاه ۶۶  
 جشید ۸۱  
 جشید (پادشاه) ۱۲۳  
 جنکینسن، آنتونی ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴  
 جوهرسن، روبروت ۱۱۱  
 جوهرسن، ریشارد ۱۱۱  
 جهانشاه (میرزا) ۹۷، ۹۸

چ  
 چاوش ابراهیم ۱۲۱  
 چرکاسکی (شاهزاده) ۱۷۴  
 چنگیزخان مغول ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۱۰۸  
 چنی، ریشارد ۱۱۲  
 چوچی ۹۱  
 ح  
 حافظ ابرو ۳۸  
 حبیب ۵۹  
 حسن بن زیدعلوی ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۹، ۵۳، ۶۱  
 ۷۰، ۷۱  
 حسن بن علی الاطروش علوی ۲۴، ۲۵  
 حسینقلی بیگ ۱۱۸  
 حمزه میرزا ۱۲۷  
 حیدر (شیخ) ۱۰۹  
 خ  
 خاقان خزر ۲۸، ۴۶، ۷۴، ۷۵  
 خاقان روس ۵۶  
 خاقانی ۴۶، ۴۹، ۵۰  
 خالد بن برمک ۶۷  
 خاندانقلی سلطان ۱۵۸  
 خانیکف ۴۹  
 خسرو (حاجی) ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸  
 خسروانوشیروان ۶۶، ۷۴  
 خسرو پرویز ۶۶  
 خسروخان بیگلر بیگی شیروان ۱۵۶، ۱۵۷  
 خلیفه (حاجی) ۳۱  
 خلیفه لونی ۱۰۵  
 خواجه حسام (خواجه حسن) ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۲  
 ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹  
 خواجه نصیر طوسی ۲۱  
 خوارزمشاه اتسز بن محمد بن نوشتکین غرجه ۳۱  
 خورشید اول ۶۷  
 خورشید دوم ۶۷  
 خوروستینین (شاهزاده) ۱۵۷

داذبرزمهر ۶۷  
 دارن، برنهارد ۲۳، ۲۵، ۳۰، ۳۰، ۵۰، ۸۲، ۱۵۷  
 داریوش اول ۱۹، ۶۹  
 دالگاروکی (شاهزاده) ۱۵۷  
 داودییک ← داودخان داغستانی  
 داودخان داغستانی ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹  
 دُبناک ۱۸۰  
 دریشف، یسن آلی ۱۳۹  
 دقیقی ۵۸  
 دمتری (برادرقتودور ایوانویچ) دمتری کاذب  
 ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶  
 دنگیز بیگ یوزباشی روملو ۱۵۴  
 دوالی ۳۸، ۳۹  
 دیر (اسم شخص) ۶۲  
 دمتری ۶۶  
 ر  
 رامانوف، سیمون ۱۲۲  
 رامبو ۹۳، ۹۶  
 رایکه یورکو ۹۲  
 ریبه (عبدالرحمن بن ریبه) ۵۹  
 رستم بن علاءالدوله دیلمی (اصفهد) ۴۵  
 رستم زال ۸۳  
 رستم خان ۱۵۶  
 رشیدالدین فضل الله ۹۱  
 رودولف دوم ۱۴۱  
 روریگ ۲۹، ۶۲، ۸۹، ۱۴۰  
 روستوسکی، لوبانوف (شاهزاده) ۱۵۸  
 روفو، مارکو ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷  
 رومانوف، میخائیل فتودورویچ ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۷۰  
 رومودانوسکی، ایوان پترویچ ۱۴۶  
 ز  
 زارورتسکی ۱۴۷  
 زاسکین، اسکندر فتودورویچ ۱۴۱  
 زریوندگیلی ۴۰  
 زکریابن محمدبن محمودقزوینی ۳۲، ۴۴

زیل ۷۵  
 زینب خانم (همسر شاه عباس) ۱۳۲  
 س  
 سازوتسکوی ۱۵۹  
 سالار ۳۳، ۳۵  
 سام ۸۲  
 سایکس، پرسی (سر) ۱۶۱  
 شبتای بهادر ۹۰، ۹۱  
 سپند ۴۰  
 شرافه بیگ = عبدالرحمن بن ریبه ۵۹  
 سرخای خان ۱۵۷، ۱۷۶  
 سعدوقاص ۸۲  
 سعیدبن العاصی الاصراموی ۶۷، ۷۰  
 سلام ترک ۲۴، ۲۵  
 سلطان احمد سوم ۱۸۰  
 سلطان سلیمان ۱۱۳  
 سلطان سنجر ۳۱  
 سلطان محمدخوارزمشاه ۷۲  
 سلطان محمد دوم (ثانی) ۹۸، ۹۹، ۱۰۳  
 سلمان الخلیل ۷۶  
 سلمان بن ریبه باهلی ۳۴، ۷۶  
 سلمان خان (حاکم قزوین) ۱۴۷  
 سلیمان ۸۱  
 سلیمان بن داود سواری (شیخ) ۳۱  
 شُباط باگردونی ۳۳، ۶۶، ۷۰  
 سونج ۵۷  
 سولویف ۱۶۴  
 سویاتوسلف ۴۵، ۴۶، ۷۶  
 سویت پلک ۵۷  
 سیبولانوف ۱۸۲  
 ش  
 شاربوف زاستسکی، ایوان ۱۴۱  
 شاردن (سیاح) ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴  
 شارل دوازدهم ۱۷۲  
 شانسلر، ریشارد ۱۱۱  
 شاه اسماعیل = اسماعیل میرزا ۱۰۹، ۱۱۰

شاهرخ (میرزا) ۹۷  
 شاه سلطان حسین ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲  
 ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۲  
 شاه سلیمان ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵  
 ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹  
 شاه صفی = سام میرزا ۱۵۵، ۱۶۷  
 شاه طهماسب اول ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳  
 ۱۱۴، ۱۵۲  
 شاه طهماسب دوم ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲  
 شاه عباس دوم ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹  
 ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶  
 شاه عباس کبیر ۸۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶  
 ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵  
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳  
 ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰  
 ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸  
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵  
 ۱۵۹، ۱۶۹  
 شاه محمدصفوی = شاهخدابنده ۱۱۳، ۱۱۴  
 ۱۱۵، ۱۱۹  
 شاهنظرخان ۱۶۸  
 شاهنوازخان ۱۶۷، ۱۶۸  
 شرلی، روبرت ۱۵۲  
 شروین ۶۸  
 شوپسکی، واسیلی ایوانویچ ۱۴۶  
 شیوف (سرهنگ) ۱۷۸، ۱۷۹  
 شیروانشاه (ابواسحق ابراهیم اخستان) ۲۰، ۲۶  
 ۲۷، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۶۱  
 شیروانشاه فرخیسار ۱۰۹  
 شیروانی، حسین (میرسید) ۱۵۸  
 شیلر ۴۲  
 ص  
 صفی الدین اردبیلی (شیخ) ۱۰۹  
 ط  
 طبری (محمدبن جریر) ۵۹

طوسی (ابومنصور محمدبن عبدالرزاق) ۵۸  
 طهماسب میرزا ← شاه طهماسب دوم  
 طهمورث ۸۱، ۸۲  
 طهمورث (پادشاه گرجستان) ۱۶۷  
 طهمورث گرجی ۱۵۶  
 ظ  
 ظهیرالدین مرعشی (سید) ۲۲، ۴۵، ۶۷، ۷۰، ۸۳  
 ع  
 عالمشاه ۱۰۹  
 عباسقلی خان اوسمی ۱۵۷  
 عبدالملک ۷۵  
 عبدالله ← ابوالعباس عبدالله بن احمد بن نوح  
 عبدالله خان (والی شیروان) ۱۱۲  
 عثمان ۷۰  
 عثمان بن عفان ۳۴  
 عزالدین قلیچ ارسلان ۴۹  
 عطا ملک جوینی (علاءالدین) ۹۲  
 علاءالدین محمدخوارزمشاه (سلطان) ۲۱  
 علی الزبیک ۱۱۸  
 علی بن الهیثم ۲۷، ۷۸  
 علی خان صدراعظم (شیخ) ۱۶۲  
 علی خسرو ۱۳۸  
 عینی ۳۸  
 غ  
 غازیان (اسم شخص) ۱۴۳  
 غرناطی ۳۲  
 ف  
 فتحملی شاه ۲۹، ۴۰  
 فراتافرینس ۶۹  
 فرخان ۶۷  
 فردوسی ۴۱، ۴۲، ۵۸، ۸۰، ۸۲، ۸۳  
 فرشوادگر ۶۶  
 فرهادخان ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸  
 فرهادخان (دیگری) ۸۳

فلاس ۲۲  
 فولادبیک ۱۴۹، ۱۵۰  
 فیروز (پادشاه) ۶۸  
 فیگوروا، دون گارچیا دوسیلوا ۱۵۲  
 فیلیپ دوم ۱۵۳  
 فتودور (از خانواده رومانف) ۱۴۴، ۱۴۵  
 فتودوراول ۱۱۲، ۱۱۳  
 فتودوریچ، میخائیل ← رومانوف

ق

قارین سوخرا ۶۸  
 قاسموف (استاد) ۱۲۳  
 قاضی لشکر ۱۰۱  
 قاضی گرای ۱۲۱  
 قبادین فیروز ساسانی ۳۴، ۴۰، ۶۶  
 قدان ۹۲  
 قدرخان ۴۰  
 قراقوچوم ۱۰۷  
 قره محمد ۹۷  
 قره یوسف ۹۷  
 قزوینی (مورخ) ۶۴، ۱۵۵  
 قسطنطین پنجم ۷۵، ۷۶  
 قطری بن الفجاءة ۶۷  
 قظال ۴۰  
 قولو محمد ۱۰۰  
 قیدافه ۴۱

ک

کاتارینوزنو ۹۹، ۱۰۰  
 کاتانکایتواکچی، موسی ۳۳، ۳۵  
 کارامزین ۱۰۴  
 کالیوحتا ۹۹  
 کالیستنس ۴۱  
 کای قاصد ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳  
 کرام ۱۶۳  
 کرای ۱۰۸  
 کرزن (لرد) ۱۱۲

کروزینسکی، یود ۱۷۰  
 کسری فیروز ۶۶  
 کلاروت ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۲  
 کوپال ۴۰  
 کولابوکوف ۱۲۲  
 کوم ۹۶  
 کومتن، اندرونیک ۴۹  
 کونتارینی، امبروزیو ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵  
 کونیک، ارنست ۲۱، ۳۸، ۴۹، ۵۳، ۶۲  
 کیکاوس ۸۱  
 کیوس ۶۶  
 کیوک خان ۹۱، ۹۳، ۹۶  
 کیوم ۹۶  
 کیومرث ۸۰

س

گرگی (پادشاه گرجستان) ۴۹  
 گرگین خان ۱۷۲  
 گوبینو، کنت دو ۶۱  
 گودرز ۶۹  
 گودونوف، بوریس ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶  
 ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴  
 ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵  
 گورخان ۴۰  
 گورودسکی، آندری دمیتروویچ سوونی ۱۳۴  
 گوهرشاد ۹۷  
 گیلاشاه ۲۰، ۲۶، ۲۷

ل

لنوین (میرزا) ۱۱۸  
 لودویک، فرر ۱۰۲  
 لومباردو، بارتولومه ۱۰۱  
 لوئی پانزدهم ۱۷۰  
 لوئی چهاردهم ۱۷۱  
 لهراسب (شاهزاده گرجی) ۱۵۱، ۱۵۲  
 لئوبولد اول ۱۷۰  
 لئون ۷۵

م

ماتوشکین (سردار) ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲  
 مارکواریت ۶۵  
 مازیارین قارن ۶۸  
 مأمون ۶۸  
 مبارک (سید) ۱۳۸  
 مچرسکی، بوریس ۱۸۰  
 محمد (حاجی) ۱۳۳  
 محمدبن زید علوی ۲۹، ۷۱  
 محمدبن صعلوک ۲۹  
 محمدبن مروان ۷۵  
 محمدخان (حاجی) پادشاه خوارزم ۱۳۷  
 محمدخان قاجار (آقا) ۸۹  
 محمدظاهر وحید (مورخ) ۱۵۶، ۱۵۸  
 محمود (میر) ← میرویس افغان  
 محمود افغان ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۲  
 مرادبیک ۱۰۹  
 مرادخان (برادر خواجه حسام) ۱۲۴  
 مرادگرای ۱۱۹  
 مردآویج = تاج الملوک ۴۵  
 مرزبان بن محمدبن مسافر ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸  
 مروان ۷۰  
 مریم (حضرت) ۱۳۲  
 مسعودبیک ۱۰۱  
 مسعودی (مؤلف) ۲۷، ۳۰، ۵۷، ۷۲  
 مسلمة بن عبدالملک ۷۵  
 مسیح (ظاهراً مقیم گیلان) ۱۳۰  
 مسیح (حضرت) ۱۹، ۱۳۲، ۱۷۶  
 مصقلة بن هبة شیبانی ۶۷  
 معاویه ۶۷  
 ملک اسکندر ۸۳  
 ملک کاوس ۸۳  
 ملگونف ۷۲  
 منصور (خلیفه عباسی) ۶۷  
 منوچهر ۸۲  
 موراویف ۷۲  
 مولوی ۳۱  
 مونکاکاآن = مونکوقاآن ۹۱، ۹۳، ۹۹

مهدیقلی (حاکم گیلان) ۱۳۳، ۱۳۵  
 مهر = مهران ۳۴  
 میخائیلویچ، آلکسی ۱۶۰  
 میراسکندر ۹۷  
 میرویس افغان، محمود (میر) ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵  
 میشل ۷۶  
 میشل (مأمور لوئی به ایران) ۱۷۱

ن

نادرشاه افشار ۱۱۰، ۱۶۹  
 ناصر (سید) ۱۳۷  
 ناصرالحق، حسن (سید) ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۹  
 ناصرالدوله ۳۷  
 ناصرکبیر ← ناصرالحق  
 نجانی (محمودبن عمر نیشابوری) ۷۲  
 نظامی گنجوی ۳۱، ۳۸، ۴۱، ۴۲  
 نظرعلی خان ۱۷۲  
 نعمت (فرستاده احمدخان به مسکو) ۱۳۱، ۱۳۲  
 نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی ۳۲  
 نورمحمدخان (والی مروشاهی) ۱۳۷  
 نوشابه (اسم شخص) ۳۹، ۴۰، ۴۱  
 نوشیروان ۱۲۳  
 نولدکه ۶۵  
 نووسیلزوف ۱۵۷  
 نیکلای دوم ۱۴۵

و

واسیلچیکوف، گرگوری ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹  
 واسیلی کور ۱۰۸  
 واسیلیویچ، ایوان سوم ۱۵۲  
 واین ۱۴۳  
 ولید ۴۰  
 وندادهرمز ۶۸  
 وولینسکی، آرتمی ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵

ه

هادی بیک ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹

۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰،  
 ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲  
 هارون الرشید ۶۸  
 هانری چهارم ۱۳۴  
 هانوی (تاجر انگلیسی) ۱۸۰  
 هدایت، رضاقلی خان ۶۵  
 هراکلیوس (شاهزاده گرجستان) ۱۶۷، ۱۶۸  
 هراکلیوس (امپراتور روم) ۷۴، ۷۵  
 هرمز چهارم ساسانی ۳۴  
 هوشنگ (اوشهنگ) ۸۱

ی

یارلقاش ۱۴۳  
 یاروسلاو ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۱۲۲  
 یزدگرد ۶۸  
 یزیدبن المهلب بن ابی صفه ۷۰  
 یعقوب بن لیث صفار ۷۰، ۷۱  
 یعقوب بیگ ۱۰۹  
 ییلیانف ۱۳۸، ۱۳۹  
 یوری دوم ۹۱  
 یوستی ۸۰  
 یوسف بن ابی الساج ۲۷  
 یوسف بن دیوداد بن یوسف ۳۳  
 یوسف دیلمج ۱۴۲

اقوام - طوایف - خاندانها

دیلیمیک (قوم) ۳۵	آق قویونلو (سلسله) ۸۹، ۹۷، ۹۸، ۱۰۹
رومانف (خاندان) ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷	آل ابی الساج (سلسله) ۳۳، ۷۹
۱۴۸، ۱۶۰، ۱۶۹	آلان (قوم) = آس ۳۸، ۹۰
سادات علوی ۲۱، ۲۶	آل زیاد (اولادوردانشاه) ۷۰
ساسانیان ۳۴، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹	اسپیدان خراسان ۶۷، ۶۸
سامانیان ۴۲، ۴۳، ۵۵، ۷۰	استدارها ۶۸
سلاجقه روم ۴۹	اسلاو (طایفه) ۷۵
سلجوقیان ۳۴	اشکانیان ۶۶
سلوکیدیان ۶۹	افغان (طایفه) ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۲
شدادیان = بنی شداد (سلسله) ۳۴	اوزبک (طایفه) ۱۱۷، ۱۳۴، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۴
شیان (ایل) ۱۰۸	ایلخانیان ۹۹
شیروانشاهی ۲۷، ۳۴	باگردونی (سلسله) ۳۳
صفویه ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۵۴، ۱۶۹	بالشویک ۱۴۵
صقاله (قوم) ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۵۶، ۵۷، ۷۷	باوند (طایفه) ۴۵
غز (قبیله) ۳۲	بایندری ۹۸
قازان (سلسله) ۱۰۸، ۱۰۹	بلغار (قوم) ۷۵، ۷۶، ۹۰، ۱۰۸
قبچاق = قبچاق (به اعلام جغرافیائی نیز رجوع شود) ۹۰	بنی اسرائیل ۶۰
قره قویونلو (طایفه) ۹۷، ۹۸	پادوسپانان (سلسله) ۶۸
قرم ← قریم	پچنگک (قوم) ۲۸
قریم (طایفه) به اعلام جغرافیائی هم مراجعه شود	پشدادیان ۸۰
۷۶، ۱۱۹	تاتار (قوم) ۳۱، ۹۰، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۲
قزاق (طایفه) ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳	۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۷
۱۶۴، ۱۷۷	تاجیک (قوم) ۳۳
قموق = کموک (طایفه) ۱۴۸	ترکمن (طایفه) ۹۷، ۹۸
گرجی (طایفه) ۱۱۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۱	جستانیان ۲۶
گورکانیان ۹۸	چرکس (طایفه) ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۵۶، ۱۵۷
گیلمبک (قوم) ۳۳، ۳۵	خزر (طایفه) به فهرست جغرافیائی نیز مراجعه
لگزی = لگزی (قوم) ۳۸	شود ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹
	دیالمه ۲۴، ۲۵

منول ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۴  
 مهرگان (سلسله) ۳۴  
 وارغ (قوم) ۲۸، ۲۹

مخامشیان ۶۹  
 هون (قوم) ۷۴  
 هیاطله (قوم) ۶۹

فهرست جغرافیائی

ازمیر ۱۷۳	آ	آبخو (جزیره) ۲۶
اسپانیا ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴	آبسکون = آبسگون ۲۰، ۲۲، ۲۷، ۵۳، ۶۱، ۶۳	آبسکون ۷۲، ۷۳، ۷۸
استرآباد ۲۶، ۲۹، ۶۹، ۷۲، ۷۶، ۱۵۹، ۱۸۰	آذربایجان ۲۷، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۵۹، ۶۵، ۷۵	آذربایجان ۲۷، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۵۹، ۶۵، ۷۵
استرمادور ۱۵۳	آرخائزل (بندر) ۱۱۱	آستارا ۱۵۷، ۱۵۹
اسلامبول ۶۳، ۹۸، ۱۰۴، ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۰	آسیای سمیر ۹۷، ۹۹، ۱۰۹	آسیای وسطی ۱۱۱
اسلاونی ۱۰۱	آغری طاغ ۱۶۱	آفریقا ۴۴
اشرف ۲۶	آق تپه ۹۴	آلان ۴۰، ۴۷، ۵۹
اصفهان ۵۶، ۱۰۲، ۱۱۸، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۵۲	آلبانی = اران ۳۴، ۹۸	آلبانی = اران ۳۴، ۹۸
۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰	آلتون اردو ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹	آلمان ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۷۰
۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸	آمل ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۰، ۳۰، ۳۰، ۷۸، ۷۹	آناطولی ۹۷
افغانستان ۳۱	آناطولی ۹۷	آنجهله = ماکاله ۲۰، ۲۲، ۲۵، ۲۶
اقوانی ۳۳، ۳۵	آوردده ۹۱	
اقیانوس منجمد شمالی ۴۲		
اکباتان ۱۰۴	الف	
البرز ۶۷	ابخار ۳۸، ۳۹	
انجیرآب ۲۶	اتریش ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۲	
انجیلو ۲۶	اژیل ۲۸، ۴۶، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۱۰۸	
اندراب ۴۳	اران ۲۷، ۳۴، ۳۵، ۳۸	
اندلس = اسپانیا ۴۱، ۴۴، ۷۸	اردبیل ۷۸، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۸۱، ۱۸۲	
انزان ۷۲	ارمنستان ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۹۷، ۱۷۱، ۱۸۱	
انطاکیه ۱۰۲، ۱۰۶		
انگلستان = انگلیس ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۴۰		
۱۵۶، ۱۸۱		
اوج اوغل ۹۳		
اورونکقوت باداج ۹۳		
اولادمور ۹۳		
آهلم ۳۰		
اهواز ۴۴		



